

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232079

UNIVERSAL
LIBRARY

الشعر کلام حسن و قبحه

بمعون النور والهدى والبرهان والهدى والبرهان والهدى والبرهان

۵۳۰
هدیه رضا

مؤلف خواجه نصیر الدین طوسی

در مطبع اخبار آصفی واقع حیدرآباد دکن مطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

تضمین مصرعہ از قصاید بحر کامل بکیران مجامد ناطیکہ اسباب اصول و احکام
 او تا و بیت زمین و آسمان هست و فواصل او امر و نواہش اوزان عروض کفر و
 ایمان از شعرائے عقول و لغائے مخول عرب و عجم محال و تمہین ارکان فرد
 از افراد بحر مدید بے پایان قدرت کاملہ ناطیکہ اصول منظوم سماء ارض
 با وجود تضمین رباعی عناصر اربعہ سالمہ از زحاف است و رومی مطلق تفسیر
 نظم مصنوع عاقلش غیر مقتید بوصول فعل و حبیبے بلا خلاف از مقطعان او بام مصحح
 و نوے الافہام عالم محال خیال با این نظمیکہ از در حمدش خالی نشو از ثنوت
 عاری و ہر ترکیب از جوہر مدش مالی منظوم لالی ستالی در تقطیع این بحر عمیق
 بحر بحر دشوار غواصان کامل را بجا جزی اقرار ملولہ نشوے و نہ

حرف لا اوصی مجال وصف تو

عجزنا از وصف تو آن وصف هست

لَا تُقَدِّرُ لَنَا كَيْفَ يَأْتِي الْحَبْلُ

الا ما اثبت حال وصف تو

وصف تو در وصف ناگشت رست

لَا يُؤَدِّي شُكْرُكَ مِنَّا بِحَالٍ

و تسبیح توصیف مدایح امی بلینیکه با کلام فیض نظام مقفی و تسبیحش قافیۀ قافیۀ

سبحان سبحان میان تنگ است و تکمیل تعریف مناقب توضیحیکه مقفون بیت

رسالت بشتر بخش بر ناطق و صامت متکشف بید رنگ از نشیان بداعت نشان

سر زمان غیر ممکن بگیان استیجاب مدح غیر متصور الا از خالق الس و جان

نام پاکش روی نظم کونین نفاذ و نیش تاسیس قافیۀ دارین تمش افلاک از

تقلیدش مبدی سبع زمین از مصرعه وجودش مزین نثر فیض وجودش عیش

نظم عالم نظم وجود فیض سبب نثر در ریم نظم نظم از نقش لایق نثر لالی

و نثر نثر از وصفش فایق تبریت ابر و س شاد بی مثالی مرتب چار یا کبار

از صنعت تردیف و تجنیس مزین و رباعی آل عباسی اظهارش از مصرعه وجودش

محمّد شین ملوفه منظوم

هم بخورش کرده آدم را سجود

وصف صافش گشت لولا با یقین

نظم عالم را از و گشته وجود

ذات پاکش رحمة للعالمین

مهر دوش مژم ختم المرسلین

بجهنمی و آدم اندر ما، و طین
 خاک پایش پایه مرچرخ برین
 سیر عیش حور عین و باغ شد
 باج تاجش حبله عرش و فرشت بود
 هست بهتر از همه بعد از خدا
 نه شود وصفی زاد صفتش بیان
 کشتی کونین را طاح شد
 ما بقی هذا الزمان قایم
 تا بماند گردش این روزگار
 بر همه اصحاب فرخ فال او
 گشته زیشان دین احمد پرنیا

گرد نقش زین عین حور عین
 کل چشمش سرمه ما ذاع شد
 تاج فرقت تا بفرق عرش بود
 هست جامع مرصفات انبیا
 گر شود هر موسی تن را صذر بان
 او محمد خالقش مداح شد
 صل یارب علیہ و آله
 رحمت خود را فرست ای کردگار
 بر حبیب خویش و هم بر آل او
 خاص بر آن چار یار با صف

اما بعد میگوید عاصی پیر از معاصی هم

رین دشمن نحیف سخاوت حسین بن سید سوز حسین امرو بهوس غمخوار شد
 و نوبه و ذنوب و الدیه و احسن الیهاد الیه که این رساله چند اورا رفته
 در عروض و قوافی بصورت اتفاقی از چند کتب معتبره این فن مثل
 عروض سبغی و حدائق البلاغت و مخزن الفوائد و رساله مرآت القوافی

وچار شربت و تقویت الشرا و مجمع الصنائع و کافل العروض و چهار گلزار
 و رساله عبدالواسع و رساله معراج العروض مشموله غیاث اللغات و غیرها
 انتخاب نموده تالیف نمودم و بر اسے تشبیل تفہیم صنفار و کبار و تسریع
 تفتیش بحور اشعار اکثر مضامین بطور اختصار در سداک جدول کشیدم و حتی
 الوسع بحور و جمجم در قلمم تحریر آوردم و درین تالیف بجز نقل مضامین و
 فوائد از کتب معتبره چیزے نقرن خود نموده ام الا باجمال و تفصیل و راه
 تقریر و تبدل نہ پیوده مگر بایراد تمثیل و چونکہ علت غائی از تالیفش تنحلف
 و تہادسی نزد ہنیم ذکی و ذہین نفی لائق سعادت و ثمار و سعید لیاقت شعاع
 سباق میدان فراست و ذکاوت فارس مضمار فطانت و لطافت طالب
 علوم نقلیہ راغب فنون عقلیہ عین انسان عینیت و انسان عین انسانیت
 مہر سپہر مروت ماہ سماء مروت مجمع صفات حمیدہ منبع اخلاق پسندیدہ
 غواص دریاے طویل نکات خفیہ شناسنا و بحر عمیق مسایل نظریہ مورد فضا
 حضرت رحمان محمد علی رضا خان حفظہ اللہ تعالیٰ عن حوادث الزمان
 و رزقہ کل نعمتہ و خیر فی الدارین بحر مہر بنی الحرمین لمولفہ قطعہ

جہنیش مطلع الوار خوبے	رخش خورشید اوج بینشالے
-----------------------	------------------------

و عا گویم بضمن نظم حافظ	که عمرش باد صد سال هالی
بهر منزل که رو آرد خدا یا	نگهدارش بفظ لایزالے

مقصود قلبی و مخطور دلیست به هدیه رضایه نام نهادم و به کلزارے رفقا
که لقب تاریخت ملقب ساختم و مضمونش را بر مقدمه و دو باب و خاتمه
انقسام دادم امید از ناظران عیب پوش خیر نیش و ماہران اصلاح کوش
خطا قرا موش آنکه اگر بجائے خطا و زلل ملاحظه فرمایند بذیل عنو پوشند
و به اصلاحش کوشند و ما توفیقی الا بالله و به وحسی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
مقدمه شعر در لغت و دہشتن و دریافتن است و در اصطلاح شعر کلاسیست
موزون و مقفی بشرطیکه قایل قصد موزونیت آن کرده باشد پس کلام ناموزون
و موزون غیر مقفی و مقفی ناموزون و موزون و مقفی با مقصود قایل موزونیت
آن شعر نباشد لهذا اشاعر ابد و علم حاجت افتادگی علم عروض که موزونیت
و غیر موزونیت شعر بدان متکشف میشود و این علم نیز ان اشعار است
و دم علم قافیه که التقاد شعر مخصر بر واقعیت است چنانچه بیان هر دو علم
در دو باب کرده می آید و اول کسیکه شعر گفته آدم علیہ السلام است و شعر بر
و قسم است - فرد و رباعی و قطعه و مثنوی و غزل و قصیده و تشبیه

و ترجیع و سبط و مستزاد و تعریف اقسام او اقسام اقسام مع امثال در خاتمه
 بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در عروض و آن مشتمل
 هفت فصل است فصل اول در تعریف عروض و اوزان آنکه بگوید اند و اجزای
 آنها که اصول است عروض علمیت که جمله اشعار بر آن عروض من کرده میشود و باوان
 مفرزه آن سنجیده می آید تا موزون از ناموزون جدا گردد و موجودش غلیل
 بن احمد بصریست و موضوعش شعر و اوزان مفرزه اشعار را بجزر نامند
 لاشتمها لبا علی در المصناین کالبجر و بجزر نزد متقدمین نوزده است یعنی
 متاخرین یازده دیگر اختراع کرده اند بیان اینها مختصر خواهد شد ان شاء الله
 را که که بجزر معین در آنها منتظم ساخته اند ارکان و افاعیل و تفاعیل پسند
 الفاظ مذکوره نزد اکثر شت است و نزد بعضی ده است و کلماتیکه ارکان از آنها
 مرکب اند اصول خوانند و آنها مخفیه در سه چیز است سبب و وزن و قافیه
 و هر یک بر دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل و تد مجموع و تد مفروق
 فاصله صغری فاصله کبری تعریف و امثال اقسام ششگانه اصول شش ازین جدول باید فهمید

نقد	نام تمام اصل	تعریف لغوی	تعریف اصطلاحی	امثله
۱	سبب خفیف	سبب خفیف است که در آن کلمه و حرف که حرف اول کلمه و حرف اول کلمه یکسان است	کلمه و حرف که حرف اول کلمه و حرف اول کلمه یکسان است	چون کلمه از و جر و لم

۲	سبب ثقیل	ثقیل معنی گران	کلمه دو حرفی که هر دو حرفش متحرک باشند	چون لفظ سرور بخ و حالت اضافت و کلمه آری
۳	و تد مقرون و مجموع	و تد معنی یخ و مقرون معنی پیوسته	کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون کلمه صفا و و نا و لفظ علی
۴	و تد مفروق	مفروق معنی جدا	کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و آخرش متحرک باشد و حرف میانه ساکن	چون اهل و کوی و قوت کرده شده
۵	فاصله صغری	فاصله متون صحیح و صغری معنی خرد	کلمه چهار حرفی که سه حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون لفظ بکسی و قدیمی و کلمه جل به تنوین
۶	فاصله کبری	کبری معنی بزرگ	کلمه پنج حرفی که چهار حرف اولش متحرک باشد و حرف آخر ساکن	چون نگذری و ننگری و کلمه شکسته به تنوین
بعضی فاصله را از اصول نمیگویند فاصله صغری را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف می شمارند ترکیب فاصله کبری از سبب ثقیل و تد مقرون می دانند				

مثال مجموع اقسام اصول ششگانه که در عربی کم از علی راس جبل ششگانه است
و در فارسی این دو مصرعه که سه از سر کونی و فاقد می نگذاری
جز رخ اهل صفا به کس ننگری ؛ از اجتماع هر سه امثله اقسام هر
اصل مندرجه جدول پیداست چون اصول ارکان مع اقسام معلوم شد
پس ارکان هشتگانه اتفاقیه که درین اشعار مذکور اند باید در پیا لطم

چون بود ترکیب این ارکان بهم	هشت وزن آید برون فی بیش و کم
فاعلن متفعلن شد بعد از ان	فاعلاتن بامفاعیلین بدان
پس فاعولن بامفاعلتن بیار	بضمین متفاعلن دان در شمار
ساز مفعولات را هشتم تمام	باتو گویم اصل اوزان و سلام

و دو دیگر که فاع لاتن و متفعلن منفصل اند نزد اکثر داخل در فاعلاتن
و متفعلن متصل است و فرق اعتباریست چه باعتبار ترکیب از و تدفیر
و دو سبب خفیف در بحر محبت و خفیف و مضارع آیند
و باعتبار ترکیب آن از و تدفیر و دو سبب خفیف
بجور دیگر و ارکان عشره مذکوره بعضی خماسی اند و بعضی سباعی و غیر
بعضی از آنها از سه جزو مرکب اند و بعضی از دو و چنانچه ازین جدول روشن است

تعداد کلمات	نام رکن	قسم کلمات	بیان اصول که از آنها گرفته است	کیفیت ضروریه
۱	فعلین	ختمی	۱ و تدریس و تدریس	خامس بیانی که پنج حرفی
۲	فاعِلین	"	۲	بشرح صدر
۳	مفعولین	سببی	۳ و مجموع و دو و دو	سبب اعتبار لغت حرف
۴	فاعلاتین	"	۴	ایضا
۵	مستعملین	"	۵	ایضا
۶	تفعّلین	"	۶ و مجموع یک فاعل و مفعول	ایضا
۷	مفاعلاتین	"	۷	ایضا
۸	مفعولات	"	۸ و سبب و یک و یک	این بهشت ارکان اتفاق اند
۹	سفعّلین	"	۹	این نزد بعضی است و شخص به غیر خفیف و محبت
۱۰	فاعلاتین	"	۱۰	نزد بعضی محقق بحر مضارع
بدانکه بخور نوزده گانه تشق علیها که اسامی آنها درین قطعه مجتمع است قطعه				
ر بر خفیف در مل منسرح و اگر محبت		سبید و وافر کامل نرج طول وید		

بعضی از اینها از تکرار یک یک حاصل میشود و بعضی از تکرار دور کردن
را بجز معسره و ثانی را بجز مرکبه گویند و ارکان بیت زیاده از
بشت و کم از ده نباشد بیتی که بشت رکن داشته باشد آنرا مثنی گویند
و بیتی که شش رکن دارد مسدس و علی بن ابراهیم و شنی لیکن بیت مربع
در فارسی کم آید و شنی هرگز نیامده و اگر در عربی و اگر مثنی ارکان کم
نموده مسدس نباید آنرا محجر خوانند مثنی بجز نوزده بحر خفیف و سریع
مسدس الا حاصل اند مثنی نباید و بحر و طویل بالعکس و نیز بحر یک رکن
از تغییر محفوظ و سلامت ماند آنرا سالم گویند و بحر یک رکن از تغییر شده باشد
آنرا از حافت نامند و آن تغییر از حافت چنانچه تفصیل این در فصل زحافات
خواهد آمد تقدیر و نام بحر و تنبیه و تعداد ارکان بحر مذکور و غیره ازین
جدول ظاهر و مفید است -

تعداد	۱	عویل	باب اعتبار اینک مشتمل بر اصل است و مجموعه دوازده از هر یک از اوست و ازین پنج دراز	نوروز	تعداد	۲	فنون و تعلیمات	تعداد	۳	مرکز و این بزرگترین	کیفیت خردی
-------	---	------	---	-------	-------	---	----------------	-------	---	---------------------	------------

تعداد و نحو	نوع	نوع	تعداد و نحو	نوع	کیفیت فردیه
۲	میدید	بسیب اینکه کشیده شده است بیا باینکه و بسبب طرف ارکان عشیر کشیده شده اند باینکه کشیده چید و در لغت کشیده است	۲	فاعلان معلن بها	ایضا
۳	بسیط	بسیط و لغت کشیده است چون در ابتدا ارکان و بسبب کشیده شده است باینکه هم موسوم شد	۲	مستفعل فاعلن بها	ایضا
۴	مؤخر	باینکه درین بحر ارکان زیاده و افرا باینکه اشعار عرب درین بسیار است باینکه نامیده شد	۱	مفاعلهن بها	مفرد و مخصوص بها
۵	کامل	کامل با اعتبار اینکه چنانچه در وایره موضوع شده است همچنان است و کامل نامیده شد	۱	متفعلن بها	ایضا

شماره	نام بحر	تیم	مقدار کلمات	تفصیل کلمات	تعداد کلمات	کیفیت مزون
۶	هج	هج در لغت او از خوش آید چون اشعار درین بحر خوش آید خوانده میشوند باین اسم موسوم شد	۱	مفاعیلن	هبا	مفرد و مشترک عرب و عجم
۷	رجز	رجز در لغت بمعنی اضطراب است چون درین بحر اشعار خیره وقت معروضین اضطراب خوانده میشوند باین موسوم شد	۱	مستعلن	هبا	مفرد و مشترک میان عرب و عجم
۸	رمل	در لغت بمعنی پاشن است باینکه درین بحر اسباب با او توافقت اند باینکه نام هر دوست و درین بحر میشود باین نامیده شد	۱	فاعلاتن	هبا	ایضا
۹	مربع	باعتبار اینکه باعث کثرت کلمات درین بحر اشعار سهراست و رود	۲	مستعلن مفعولات	هبا	مرکب و مشترک

شماره بحر	اسامی بحر	بهره بحر	تفاوت بحر	تفصیل بحر	تفاوت بحر	تفاوت بحر
۱۰	مفسر	چونکه مفسر و لغت یعنی تفسیر است و درین بحر نیز استعاره است تقدم سبب با و تا و تاسی گفته شود و باین موسوم	۲	مستفعل مفعولات	هم با	ایضا
۱۱	خفیف	زیرا که سبکترین بحر است و سدر آید مثنی نباید بگشتاد و با سبب خفیف که معنی سبک است موسوم گردید	۴	فاعلاتن مفعلاتن فاعلاتن	هم با	ایضا
۱۲	مضارع	مضارع یعنی مشابه است باینکه این بحر با بحر مرفوع و تقدم او تا و بر سبب مشابه و مانند است باین اسم موسوم گردند	۲	مفاعیلن مفاعیلن	هم با	ایضا
۱۳	مستغنی	اقتضای معنی بریدن است باینکه این بحر از مفسر بریده شده است	۴	مفعولات مستغنی	هم با	ایضا

شماره	اسامی	میکشود	تعداد کلمات	تفصیل کلمات	تعداد افعال	کشیته
		زیر کار کان هر دو متحد انداختند در ترتیب است باین اسم نامیده				
۱۴	محبث	اقبشا و لغت از پنج کیدن است چون این بحر را از بحر خفیف برکنده اند باین موسوم شد چرا که هر دو بحر در کان متحد اند و در ترتیب تعداد افعال مختلف گملا یخه -	۲	س قح لن فاعلاتن	۴	ایضاً
۱۵	مستطاب	چونکه درین بحر اوتاد با سبب تزدیک و قرین اند باین اسم موسوم گشت -	۱	فعلون	۵	ایضاً
۱۶	مستطاب	مدارک در لغت بمعنی دریاست و بهیوستن است و درین بحر است	۱	فاعلن	۵	ایضاً

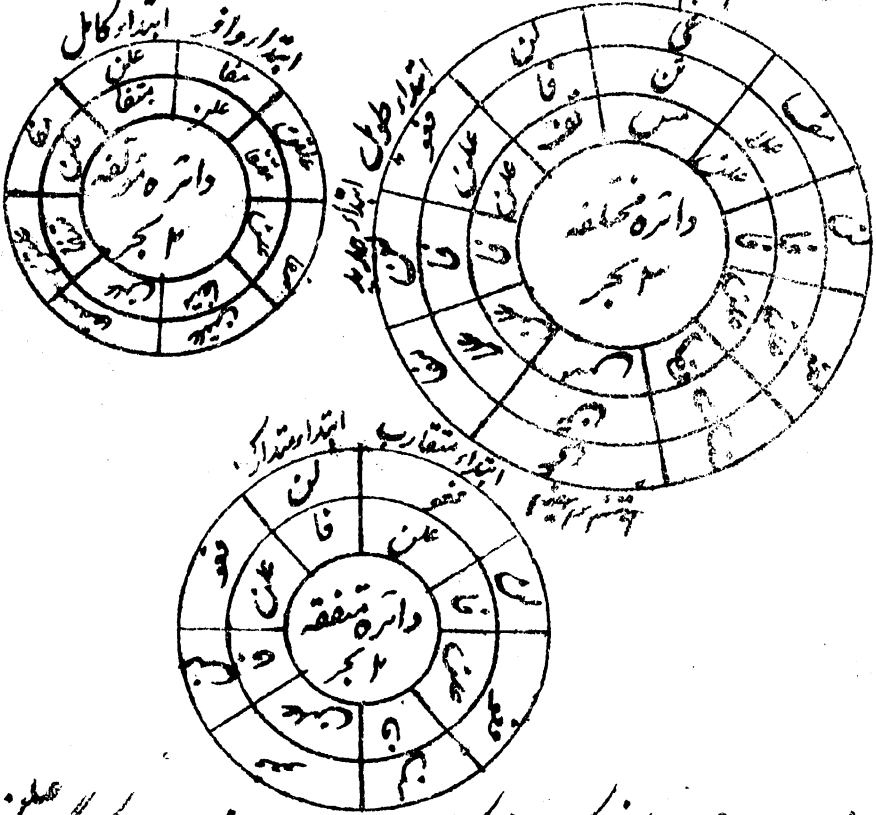
شماره	اسم کبر	توضیح	تعداد	اسم کبر	توضیح
		با او تا دیو پسته از و آنها در یافته لهذا با این اسم موسوم گردید			
۱۷	قریب	با اعتبار اینکه بحر مغارغ قریب است با اینکه بعد خلیل بن احمد بن با قریب مولانا یوسف عروضی این بحر را وضع کرده باین نامیده	۲	فعلین معانی فا علان	مرکب و مختص بعجم
۱۸	جدید	جدید دولت یعنی نو پدید است و غریب و این بحر نیز نو پدید است که بعد خلیل بن احمد پدید آمده را غریب نیز گویند و به چه ند کرد	۳	فا علان فاعلان باب ستفعلن	ایضا
۱۹	مشاکل	مشاکل معنی مشکله و مشابه این بحر با بحر قریب شاکله دارد با اعتبار اینکه هر دو در ارکان متجانسند	۳	فا علان فاعلان باب مفاعیلین	ایضا

تعداد بار	تفصیل ارکان بحور	نام بحور	تعداد بار
۲ بار	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلین	قلیب	۶
۲ بار	مفعولات مستعملین مفعولات	حمید	۷
۲ بار	مستفعلن فاعلاتن مستفعلن	صغیر	۸
۲ بار	فاع لاتن مفاعیلین فاع لاتن	احم	۹
۲ بار	مستفعلن مفعولات مفعولات	سلم	۱۰
۲ بار	فاع لاتن مستفعلن مستفعلن	حمیم	۱۱

فصل دوم در بیان تفلیک بحور نوزده از دوازده حشره معتبره باید
 و هست که بعضی از بحور متفق علیها از بعضی دیگر باعتبار تقدیم و تاخیر ارکان
 عشره و لحاظ تقابل حرکات و سکات قطع نظر از خصوصیات حرکات
 علحده و منفک میشوند و خلیل ابن احمد و تابعان او بر آن سهولت
 تقسیم این انفاک کسب و وضع کرده بودند و باسم مناسب موسوم
 نمودند چنانچه بحر طویل و مدید و بسیط از یکدائرة مختلفه منفک میشوند
 باین طور که اگر فعلن چهار بار بر خط دائرة نویسی و از فعلن شروع کنند

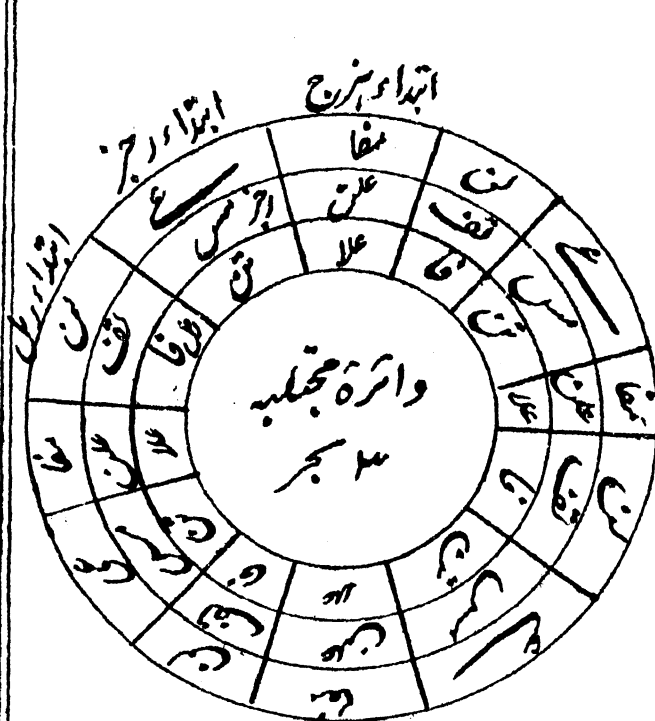
و بر مفاعیلین ختم کنی و گوئی فاعلین مفاعیلین چهار بار بحر طویل باشد و اگر
 از لن آغاز نمائی و بر مفعول تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن مفعول چهار
 بار بر وزن چهار فاعلاتن فاعلن شود که بحر مدید است و اگر از عیلم
 آغاز نمائی و بر مفاعول تمام سازی و گوئی عیلم فاعلن مفعولین مفاعیلین بار
 بر وزن چهار مستعلن فاعلن شود که بحر بسیط است و این دایره را
 مختلفه از آن گویند که ارکان بحور این دایره مختلف اند یعنی خماسی و
 بعضی رباعی و بحر وافر و کامل از یک دایره که موقوفه نام دارد منعکس شود
 چه اگر هشت مفاعلاتن بر خط دایره نویسی و از مفا شروع کنی بحر وافر
 و اگر از علقن آغاز کنی و گوئی که علقن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن
 بر وزن چهار متفاعلن شود که بحر کامل است و این دایره را باعتبار الفت
 و استقامت ارکان موقوفه نام نهاده و بحر متدارک و متقارب منعکس از
 یک دایره است زیرا که چون چهار فاعولن بر خط دایره ارقام نمائی و
 از فاعول آغاز سازی و فاعولن چهار بار گوئی بحر متقارب باشد و اگر
 از لن آغاز سازی و گوئی که لن مفعول فاعولن فاعولن فاعولن بر وزن چهار
 فاعلن باشد که بحر متدارک است و این دایره را متفقد باعتبار اتفاق ارکان

بحر این دایره که همه خماسی اند و مرکب از دوازده مجموع و سبب خفیت نامیدند
و بعضی مشتبه هم گویند صورت دوازده گانه مذکوره نیست -



و بحر نهرج و رجز و رمل و فنک از یک دایره است با این صورت که اگر مفاه
را چهار بار خط دایره نویسی و از مفاغازه کنی بحر نهرج باشد و اگر از عیلم
شروع نمائی و گوی عیلم مفاه و بار و بار و زن چهار مرتبه فعلن شود
که اصل بحر جز است و اگر از لن آغاز کنی و گوی لن مفاه لن مفاه لن
مفاه لن وزن چهار فاعلاتن گردد که بحر رمل است و این دایره را تجلیه
بفتح لام از آن گویند که این سه بحر را از بحر دایره مختلفه گرفته اند

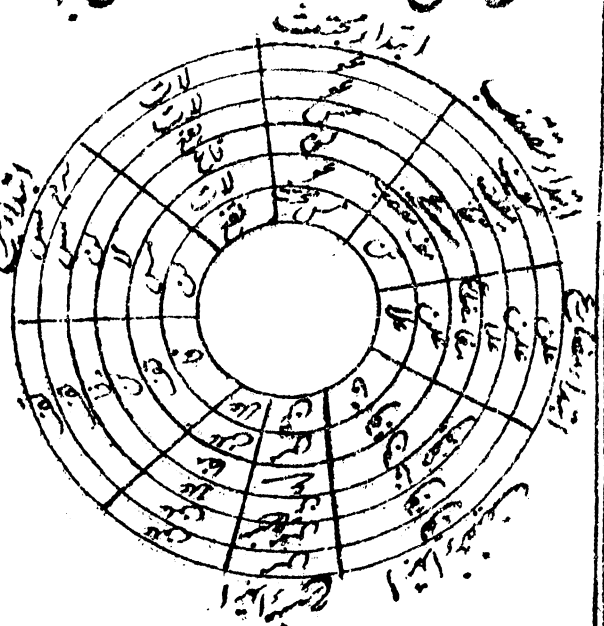
مفاعیلن را از طویل و مستفعلن را از بسیط و فاعلاتن را از مدید و
اجتناب در لغت چیزے از جائی بجائے بردن است و عجم این دایره را
موتلفه نامیده اند بسبب الفت ارکان باهم دیگر صورت دایره نیست.



و شش بحر که سریع و منفرج
و خفیف و مضارع
مقتضب و محبت اند
و قتیکه سدس یعنی شش
ارکان داشته باشند
از یکدایره مشتبه برین
می آیند چرا که اگر مستفعلن

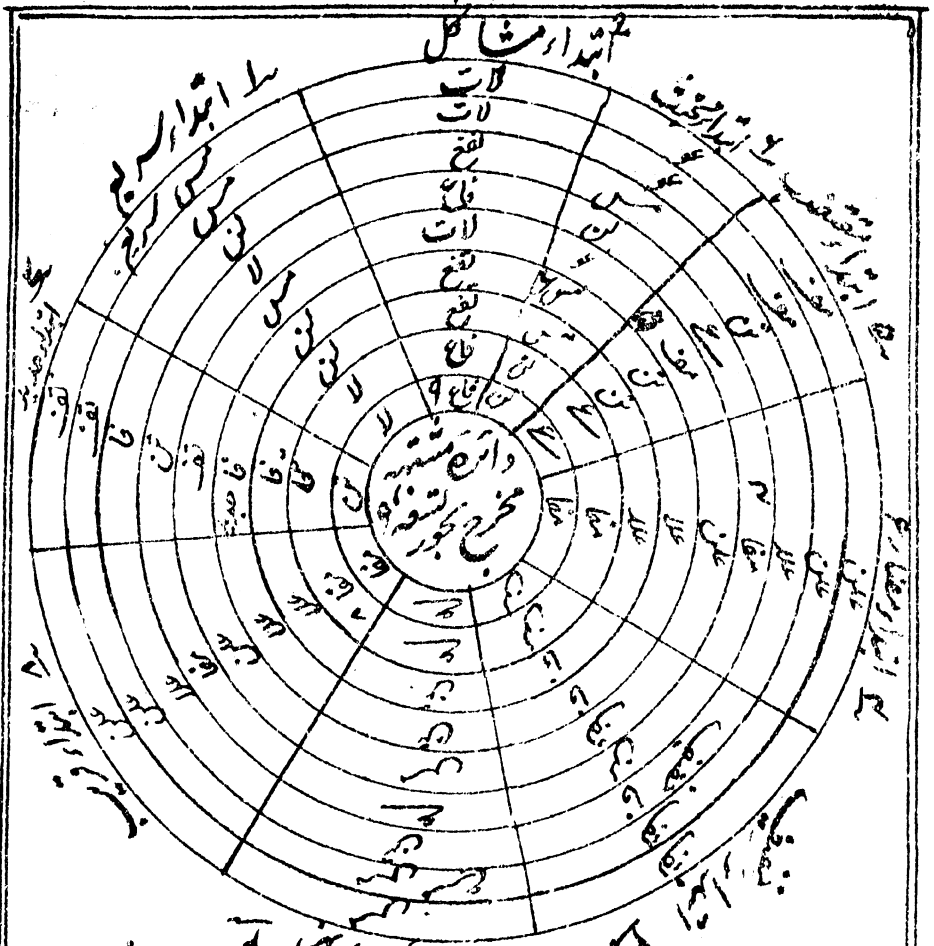
مستفعلن مفعولات که بحر سریع است بر خط دایره و از مستفعلن دوم آغاز
و بر اول تمام کنی و گویی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منفرج شود از تفعّلن
مستفعلن دوم آغاز کنی و بر سر آن تمام نمائی تفعّلن مفعولات مس.
تفعّلن مس بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و اگر
از علن مستفعلن دوم شروع سازی و بر مستفعلن او تمام و گویی علن مفعولات

مستفعلن بر وزن مفاعیلین فاعلاتن مفاعیلین گردد که بحر مضارع است
 و اگر از مفعولات شروع کنی و بر مستفعلن دوم تمام سازی و مفعولات مستفعلن
 مسفععلن گوئی بحر مقتضب باشد و اگر از عوالات شروع کنی و بر مفاعلات
 سازی و گوئی عوالات مسفععلن مفع بر وزن مستفعلن فاعلاتن
 فاعلاتن شود که بحر محتبث است این دایره را مشتبیه از ان گویند
 که مسفععلن و فاعلاتن منفصل که مرکب از دو متفروق و دو
 سبب خفیف اند مستفعلن و فاعلاتن که مرکب از دو سبب خفیف
 و دو تاجمجموع اند است تمام و از ند چه اول و ثانی بحر محتبث و خفیف
 و مضارع تعلق دارد و ثالث و رابع بحر دیگر و بعضی این فرق
 را اعتبار می دانند لهذا



بشت رکن قرار دادند
 چنانکه در بیان ارکان
 گزشت صورت دایره
 اینست این دایره
 موافق عروض سیفی

نوشته شده است شانه زده بحر بحر قریب و جدید و مشاكل از دو ایر
 مذکور تفصیلی که گذشت بیرون می آیند و سه بحر مذکور باقی می ماند
 اگر چه صاحب تقویت الشعر اطرقت استخراج هر سه بحر مذکور هم از
 دایره مشتمله نوشته است مگر صورت دایره که شش بحر سابقه مخ این
 سه مذکور می بر آید ثبت نکرده خفیت صورت دایره که نه بحر
 از آن بر می آید برای تسهیل تفهیم طالبان تجوید نموده منفش می سازد
 ناعروس مراد کمال حسن و رعنائی بر کرسی زیبائی جلوه نماید و طریق
 استخراج بحر سه مذکور گذشته و بحر ثلثه مذکور باقی مانده بدین طور بیرون
 می آیند که اگر از تفعّلن مستفعلن اول شروع نمائی و بر مس او ختم کنی و گوئی
 تفعّلن مستفعلن مفعولات مس بر وزن فاعلاتن فاعلاتن مس تفعّلن
 باشد که بحر جدید است و اگر از علن مستفعلن اول این ابتدا سازی و بر مستف
 او ختم کنی و گوئی علن مستفعلن مفعولات مستفعلن بر وزن مفاعیلن مفاعیلن
 فاعلاتن باشد که بحر قریب است و اگر از لات شذوع کنی و بر مفعو تمام
 ولات مستفعلن مستفعلن مفعو گوئی بر وزن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن
 باشد که بحر مشاكل است صورت دایره اینست -



اگر چه صاحب غیث اللغات و ایره مشتبیه چنان ثبت نموده که از ان
 بحر مضارع و مقتضب و محبت و مشرق بر می آیند و یک دایره مشرق و مشرق
 متاخرین افزوده که از ان بحر مشا کل و مشرق و جدید و خفیف و قریب شفا
 میشوند لیکن از این دایره سجده کوره سالم نمی آیند بلکه همه مزاحف
 استخراج میشوند لهذا ان طریق غیر سالم را گزاشته طریق سالم اختیار نمودم
 فصل سوم در وجه تمییز بیت و مصرعه و اجزای آن بدانکه بیت در لغت

ابتدا و ضرب آید آن را حشو خوانند چنانکه شاعر در نظم آورده است
 اول از مصراع اول صدر دان و آخرش میدان عروض ای کاروان و
 اول از مصراع ثانی ابتدا است و ضرب باشد آنکه اندر انتهاست و هر چه باشد
 در میان این چهار و حشو میدان از عروض ای هوشیار و پس در بیت
 مشن صدر و ابتدا عروض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در مدح
 و در بیت مربع حشو نباشد و در شنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه چهارم
 نسبت و تعداد هر یک از اجزای خمسة مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت
 یعنی مشن و سدس و غیره ازین جدول ظاهر است -

شماره اجزاء	نام کن	تعداد اجزاء	در بیت	تعداد هر یک از اقسام اربعه بیت			
				مشن	سدس	مربع	مشن
۱	صدر	یک	اول	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	یک	اول	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	یک	اول	یک	یک	یک	یک

با اعتبار اولیت و صدرت آن
 با اعتبار ابتدا مصراع ثانی از و
 عروض در لغت یعنی ستون خمیه است
 چون این کن هم ستون بیت است
 که بدین آن قیام بیت و وزن او معلوم
 نمیشود باین اسم موسوم گردند

ابتدا و ضرب آید آن را در حشو خوانند چنانکه شاعری در نظم آورده است
 اول از مصراع اول صدر دان و آخرش میدان عروض ای کاروان
 اول از مصراع ثانی ابتداست و ضرب باشد آنکه اندر انتهاست و هر چه باشد
 در میان این چهار و حشو میدان از عروض ای هوشیار و پس در بیت
 مشن صدر و ابتدا و عرض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در مدحش
 و در بیت مربع حشو نباشد و در شنی بحر صدر و ابتدا نباشد چنانچه در
 نسب و قد و هر یک از اجزای غنیه مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت
 یعنی مشن و مدس و غیره ازین جدول ظاهر است -

شماره بیت	نام بیت	در میان	تعداد هر یک از اقسام اربعه بیت			
			مشن	مدس	مربع	شنی
۱	صدر اول	با اعتبار اولیت و صلاحت آن	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	با اعتبار ابتدا مصراع ثانی از و	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	رکن عروض و عروض یعنی ستون خیمه است چون این کن هم ستون بیت است که در میان آن قیام بیت و وزن او معلوم نمیشود و این اسم موسوم کرده اند	یک	یک	یک	یک

شماره اجزای بیت	نام اجزا	توضیحات	نوع	تعداد هر یک در اقسام از بیت		
				مشن	مربع	شنی
۴	مربع	هر یک از مضامین شش	باعتبار اینکه مثل عروض است چون مربع در لغت معنی مثل است	یک	یک	یک
۵	مربع	هر یک از مضامین شش	مربع در لغت معنی مثل است چون مربع در لغت معنی مثل است	چهار	دو	یک

فصل چهارم در تقطیع و معرفت موزونیت و ناموزونیت بیت بدانکه تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح عروضیان عبارتست از برابر نمودن اجزای بیت با رکان بحر که آن بیت در آن بحر از بحر مذکوره باشد بطوریکه متحرک مقابل متحرک و ساکن مقابل ساکن افتد بلا لحاظ خصوصت حروف و حرکات از صنف و فتح و کسر مثلاً لفظ آلهی بروزن فعولن است و بلبیل بروزن فعولن و مضامین بروزن منفعیلن پس در تقطیع هر بیتیکه بروزن ارکان بحری از بحر درست باشد موزون است و اگر درست نباشد ناموزون پس بحر مذکوره میزان اشعار اند و ارکان آنها اوزان و ابیات و اشعار موزون و سنجیده و تقطیع سنجیده و در تقطیع مذکور حروف ملفوظ معتبر اند نه مکتوبه

از این جهت جایز است که حروف یک مصراع زیاده از حروف دیگر باشند
 و هر دو مصراع هموزن بود چنانچه درین بیت شمر ششت سر در ابل که محکم بن خالص
 دو خوان سه خوان دو سه خوان خواست خوان به خوان که خواست و در مصراع
 اول بست و دو حرف است و در مصراع دوم چهل و سه حرف و نیز در قطع
 بعضی حروف ساکنه متحرک شوند و بعضی ساقط و بعضی همچنان ساکن مستقر باشند
 پس بیان هر قسم از اقسام شش بعضی حروف مکتوبه غیر ملفوظه و ملفوظه غیر مکتوبه
 و بعضی حروف ساکنه و گاهی متحرک باشند و گاهی ساقط و گاهی مستقر
 ساکن علیحدّه علیحدّه در جدول برای سرعت تفهیم و تلاش نموده می آید
 بدانکه حروف ملفوظه غیر مکتوبه چهار اند الف و یاء و او و حرف مشدّد و و و و
 راع و ضیان می نویسند ملفوظه غیر مکتوبه نیت چنانچه بیان هر حرف از این
 جدول مع اقسام آن معین است -

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
۱	الف	الفیکه از شباع یعنی در ارضی کشیدن فتح الف حاصل شود	همچو الف آمد و آید که بر وزن فعلن است و تقطیع دو الف نوشته شود بدین صوت ا ا	این الف را محدود مهم گویند

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		الفیکه در رسم خط نوشته میشود	چون الف رحمن و سلمین و نند او و لک	
۲	یا	یا یک از اشباع کسره حاصل آید	مثل کسره من بید و تقطیع یا نوشته شود بدین صورت من بیدل بروزن فاعیلن شکلی نمیزگویند	این ایاتی بطبیعی
		یا یک بعضی را الفاظ عربیه خوانده میشود	همچو یا که به در تقطیع بدین صورت نوشته شود بی بروزن فعل	
۳	واو	واو یک از اشباع منحه حاصل شود	همچو واو و او و ط و اس که بروزن فعلان است	
		واو یک در بعضی الفاظ عربیه خوانده شود	همچو واو که بروزن فعل است	
۴	حرف نشد	حرف نشد و مطلقا	همچو را س فرخ و فرم که بروزن فعلن است و و حرف نوشته شود بدین صورت فرخ و فرم	

بیان ضروری	تشریح و تمشیل	اقام حروف	نام حرف
و اگر ملفوظ شود ساقط نشود چنانچه به دیگری در و سوا نوشل تو فاعل و کسبج دیگری در فا علاتن دو سوا کو فاعلاتن مثل تو فاعلن	مثل و او و تو و چو چنانکه سه همچو تو که در و سوا دیگری در تقطع همچو کوه منقطع در و سوا منقطع دیگری فعلن همچو گریه کردم خنده کوی قطع گری کردم فاعلاتن خند کردی فاعلاتن و اگر ملفوظ شود بجرکت کسبج او یا نویسد در قطع همچو گری من بروزن منقطع و اگر در آخر مصرعه واقع شود ساقط نشود چنانچه به غنچه پیش د هفت لب بسته قطع غنچه پیش فاعلاتن د هفت لب فاعلاتن بسته فعلن و گاهی در میان مصرعه کجا حرف ساکن واقع شود و ساقط نشود چون سه خنده چه کنی به گریه من قطع خنده چه فعل کنی بگر مفاعلاتن سه من فعلن	و او یک برای بیان خبر باشد و ملفوظ نشود یا یک برای بیان خبر ما قبل خود آید خواه باشد همچو خنده و گریه یا کمره مثل که وجه و سه شبر طیکه در میان مصرعه واقع شود و ملفوظ نگردد	نام حرف ۳ های یوز
بعضی این را از قبیل اقام لفظ وصل میدارند	همچو شاه دین مصرعه سه سیفی ار عشق او جدا نمیشین - قطع سه از عشق فاعلاتن قی او جدا	یا ساکنه مشر از الف مشر واقع نمود ملفوظ نشود	۴ یا و تحاتی

شماره	نام	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بان موزی
			فاعلن منشین فعلات و اگر ملفوظ شود ساقط گردد همچون سه هست یعنی از دعا گو یان مجاوز را و یا تقطیع هست یعنی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن یا مجوز فاعلاتن زار او فاعلن	
	یا نیک از اجتماع ساقط شود	مثل قولی الحق و غازی الدین و ابی الفضل	همچنین یا نیک از اجتماع کلمات اردو ساقط شود مثل لفظ محمد و محمدین و غیره	

بیان بعضی حروف ساکنه بدانکه اجتماع دو ساکن در وسط مصراع و اجتماع سه
ساکن در وسط یا آخر مصراع نزد عروضیان ثقیل است لهذا گاهی ساکن
غیر اول را ساقط کنند و گاهی متحرک سازند پس برائے این دو قاعده
منضبط کرده میشوند قاعده اول اگر دو ساکن در وسط مصراع جمع شوند و اول
از حروف مد باشد که الف و واو و یاء است و ثقیله حرکت ماقبل موافق آن باشد
و ساکن ثانی نون بود ثانی را ساقط کنند چنانچه چون کنم و جان بر م
و چنین روم که بر وزن فاعلن هست در تقطیع بدین صورت نوشته شود
چو کنم فاعلن جابر م فاعلن چی روم فاعلن - و اگر ثانی غیر نون باشد

چون یار و نوز و عید و یا اول غیر حرف مده چون لفظ امن و عون و
 و عین و یا نه اول مده باشد و ثانی نون چون شکر و حمد و در وسط مصراع
 واقع شوند ساکن ثانی را متحرک سازند چون یار شود امن جو و شکر گو بر وزن
 فاعلن و اگر در آخر مصراع دو ساکن جمع شوند هر دو بحال مانند خواه مده و
 نون باشند یا غیر آنها مثل لفظ چون و حوز جان و ملک چین و گوئی یار و
 ملک امن و حاجی شکر که بر وزن فاعلات است - قاعده دوم اگر سه ساکن
 در وسط مصراع جمع شوند ساکن اول مده باشد و دو ساکن بعد مده متعاقب
 یک متحرک واقع شوند اول از دو ساکن سواست مده متحرک گردد و ثانی سا
 شود چون کار و برکش و گوشت خور و کیت و لبر و وزن فاعلاتن
 و اگر آن هر دو ساکن مقابل دو متحرک واقع شوند هر دو متحرک باشند چون
 گوشت خور و حییت شیخ بر وزن مفتعلن و اگر در آخر مصراع در آیند ساکن
 سوم ساقت شود چون جو کار و خور گوشت و شیخ حییت بر وزن فعلان
 ازین هر دو قاعده واضح گشت که در سه جا حرف ساکن ساقت
 شود و در سه جا متحرک برای زیادت تصریح درین دو جدول هر قسم
 امشد نوشته میشود -

جدول در بیان ساکنیکه متحرک شود

شمار	نام ساکنیکه متحرک	تمشیل و تشریح	کیفیت هر صریح
۱	نوع ساکن بدیده اگر در آخر صریح	چون جهان و جان سعدی فرماید سه بنام جهاندار جان افترین تقطیع بنام فعلین اگر در آخر صریح	اگر در آخر صریح اقتضا سازد باشد
		جهاد افعلولن رجا افعلولن مزمین فعلول مثل تون فزین	
۲	ثانی از دو ساکن بعد از اگر مقابل یک متحرک در وسط باشد	چنانچه درین مصرعه سه کار و برکش گوشه برکش تاسپ با تقطیع کار برکش فاعلان گوش برکش فاعلان تاس رافاعلان مد کمال ماند و اول از دو ساکن متحرک شود چنانچه در جدول ثانی می آید	
۳	سوم از سه ساکن اگر در آخر صریح باشند	چنانچه درین مصرعه سه تا چوسینی بنوای شمع مراسر گومیت با تقطیع تاسپ فاعلان ستای ششم فاعلان عمراسر فاعلان گومیس فعلان	اول و ثانی بجای ماند
		جدول دوم در بیان ساکنیکه متحرک شود	
شمار	نام ساکنیکه متحرک	تمشیل و تشریح	کیفیت هر صریح
۱	دوم از دو ساکن نوع بدیده اگر در صریح باشند	چون در مصرعه سه یار را برین نظر برجا بود کاشک تقطیع یار را بر فاعلان برین نظر بر فاعلان یار بود سه فاعلان کاشک فاعلان اگر در آخر صریح شود ساکن ماند چون اولی بود و زنی فاعلان	

شمار	نام ساینده محرک شود	مثیل و تشریح	کیفیت ضروری
۲	اول از دو ساینده اگر تخمین یکدیگر باشد	پون کار و برکش بر وزن فاعلاتن چنانچه در مثال حرف سافط گزشت	درین ساین دوم قطع شود چنانچه گزشت
		چون درین مصرعه سه رزم شود کار و جو	ماده ماضی ساین
۳	هر دو ساین بعد از اگر مقابل دوم محرک آید شوند	بزم شود گوشت کو تقطیع رزم شود مفتعلن کار و جو مفتعلن بزم شود مفتعلن گوشت کو مفتعلن -	ماند -

برائے تشریح مثال ہر قسم است از شمن و سدس و مربع
و شنی مع تطبیح آن و نام اجزائے وارکان این جدول
ثبت نموده شد۔

[illegible]

بدانکه گنسیکه بر اصل وضع باشد و در ان تغییر نشده باشد آنرا اصل
 گویند و اگر در ان تغییر شده باشد آنرا مزاحف نامند و این تغییر گاهی زیادت
 چنانچه بود چنانچه مفاعلان بزیادت الف در رکن مفاعیلین و گاهی نقصان
 چون مفاعیل بعد نقصان فون حرکت لام از وازعرو صیان مطلقا و این
 جمله تغییرات را زحاف گویند و بعضی تغییر را که در سبب پاه یا بد زحاف گویند
 و تغییر اینکه در او تاد و فواصل باشد آنرا اعلل نامند زحاف کبیر را جمع زحف
 بفتح و سکون حاست و زحف در لغت از اصل دور افتادن است و در رکن چنانچه
 نیز به باعث تغییر مذکور از اصل خود دور می افتد و عادت عرو صیان چنین جاری
 شده که تغییر مذکور را زحاف بلفظ جمع گویند نه زحف بلفظ مفرد و نیز زحافات
 بر دو قسم است بسیطه و مرکبه بسیطه آنکه فقط یک زحاف باشد و مرکبه آنکه
 از دو زحاف مرکب باشد بدانکه رکن مزاحف اگر بر وزن غیر مانوس باشد
 بجایش وزن مانوس نبند و اول را منقول عنه و ثانی را منقول گویند چنانچه
 تعریف زحافات و امثله و غیره ازین جدول ظاهر و مشکف است -

جدول پیمائش زعفران

تفصیل	نام نشانی	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	تاریخ و احوال	مراحت و غیره	کلیات و جزئیات
۱	اضمار	لاغر کردن است	اسکان و شغل	شفا عین	شفا عین و شفا عین	بجز بجز کلاط و غیره
۲	جرب	ایضا	استقامت و غیره	فاطمین و فاطمین	شفا عین و شفا عین	بجز بجز کلاط و غیره
۳	و قش	ایضا	استقامت و غیره	شفا عین	شفا عین و شفا عین	بجز بجز کلاط و غیره
۴	می	ایضا	استقامت و غیره	شفا عین	شفا عین و شفا عین	بجز بجز کلاط و غیره

تقدیر	مهم	مهم	مهم	معنی	اصطلاح	شاعران	مترادف	مترادف	مترادف	کیفیت
۱	تقیض	ایضا	فراکردن شایسته	ساکر کردن لایتم	ساکر کردن لایتم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	کیفیت مزوریه
۲	تقیض	ایضا	گرفتن به پیچ	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	بجز افزاینده
۳	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۴	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۵	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۶	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۷	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۸	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۹	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران
۱۰	تقیض	ایضا	بستن با بند و	استقامت حرف پنجم	استقامت حرف پنجم	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	مخاطبت	در کمالی شایسته و شاعران

۱۰	ادوات	"	داسن و لکینیت	زیادت الف و در وید مجربیکه در آخیر کرکرا نشد	ستفادین و فاعلین و استفعلن	ستفادین فاعلان و استفعلن			در جود متد لکین بسبب اول و سرایج و سریرج و استفعلن و افع و فاع و فاع و فاع و فاع
۱۱	جینج	"	تمام کردن	زیادت الف و در سببیکه در عرو و فاع و فاع و فاع	فعلین و فاعلین و فاعلان	فعلات و فعلات	فاعلات و فاعلات	فاعلات و فاعلات	در جرج و فاع و فاع و استفادین و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع
۱۲	ترتیل	"	و اسر شیدان و در از کردن	زیادت الف و در که سببیکه در و فاع و فاع و فاع و فاع	ستفادین و فاعلین و فاعلان	ستفادین و فاعلین و فاعلان	ستفادین و فاعلین و فاعلان	ستفادین و فاعلین و فاعلان	مختصر لکین و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع
۱۳	عرفت	ایضا	انداختن	استقامت سببیکه از او کرکرا نشد	فعلین و فاعلین و فاعلان	فعلات و فعلات	فعلات و فعلات	فعلات و فعلات	در جرج و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع
۱۴	تعلق	رب	سربیدن خوشه آنگور و غیره	اتباع سببیکه و فاع و فاع و فاع و فاع	فعلات و فعلات	فعلات و فعلات	فعلات و فعلات	فعلات و فعلات	مختصر لکین و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع و فاع

و فاع و فاع و فاع و فاع

شماره	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع
۱۵	فقط	کسب	کراهه کردن	نوعی	نوعی	نوعی	نوعی	نوعی	نوعی
۱۶	قطع	بریدن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن
۱۷	قطع	بریدن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن	استقامت داشتن
۱۸	معلم	معلم	معلم	معلم	معلم	معلم	معلم	معلم	معلم
۱۹	وقف	وقف	وقف	وقف	وقف	وقف	وقف	وقف	وقف

نه

[illegible]

تصانع	مركب	مركب	مركب	معنی اصطلاحی	مثال	مركب غیر متعول	مركب متعول غیر متعول		کیفیت هر دور
							مركب غیر متعول	مركب متعول	
۳۳	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - فعلین	فعلین	•	عول	فاع	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۴	شرب	شرب	شرب	اجتماع تقبض و شرب در - درضا عملین	مفاعیلین	•	فاعلین	•	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۵	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - اجتماع شرب و تقبض در	مفاعیلین	•	فاعیلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۶	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - مفاعیلین	مفاعیلین	•	فاعلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۷	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - مفاعیلین	مفاعیلین	•	فاعلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۸	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - مفاعیلین	مفاعیلین	•	فاعلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۳۹	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - مفاعیلین	مفاعیلین	•	فاعلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد
۴۰	شرب	شرب	شرب	اجتماع شرب و تقبض در - مفاعیلین	مفاعیلین	•	فاعلین	مفعولین	در شرب و تقبض اجتماع افتد و شرب در شرب و تقبض اجتماع افتد

نوع	نوع خاص	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال که بیان کند ریشه و تاریخ شده	مزاخص غیر معمول	مزاخص معمول		کیفیت ضروری
						مفعول	مفعول غیره	
۳۳	مفعول	مفعول	اجتماع خرم و نقص	معاذلتن	.	مفعول	فاعلتن	مفعول علی افروز کردن شخص را محقق گویند -
۳۴	مفعول	مفعول	اجتماع خرم و نقص	معاذلتن	.	مفعول	مفعول	مختص بنصاب رخسار مذکور را ایستخامانند -
۳۵	مفعول	مفعول	اجتماع خرم و نقص	معاذلتن	.	مفعول	مفعول	بعد از در شدن تیم و ملن و یا با حرکت ما قبل فاعل باشد این را از آن گویند مختص بنصاب رخ -
۳۶	مفعول	مفعول	اجتماع خرم و نقص	معاذلتن	.	مفعول	مفعول	در میان کوثر المانع و مخلوع گویند -
۳۷	مفعول	مفعول	اجتماع خرم و نقص	معاذلتن	.	مفعول	مفعول	در میان صناع آید و بعد از این کن را امر بوجه گویند -

[illegible]

نوع	نام	ترکیب	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال کتب که در آن واقع شده	موضع در کتاب	موضع متون		کیفیت معنوی
							منقول	منقول عنه	
۳۶	کافه	مکرب	فراوانی که در یک جا و در یک جا باشد	سلاست و آشنایی در سبب خفیت یا غریب بودن یا نبودن کلمات	استغفار و غفران	منقول عنه	فاعل و مفعول و مفعول فاعل	منقول	در حدیث اول معنی سلامتی برسانند و در حدیث دوم فانی و تبارک و تعالی و غیره منقول شده
۳۷	مراقبه	مراقبه	نگه داشتن که در یک جا و در یک جا باشد	از کجاست که در یک جا و در یک جا باشد	استغفار و غفران	منقول عنه	منقول	منقول	در حدیث اول معنی سلامتی برسانند و در حدیث دوم فانی و تبارک و تعالی و غیره منقول شده
۳۸	مراقبه	مراقبه	از کجاست که در یک جا و در یک جا باشد	از کجاست که در یک جا و در یک جا باشد	استغفار و غفران	منقول عنه	منقول	منقول	در حدیث اول معنی سلامتی برسانند و در حدیث دوم فانی و تبارک و تعالی و غیره منقول شده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل ششم در بیان اوزان بجزر سالمه و مضاعفه - بدانکه از تکرار اصول
ارکان بجزر مذکوره و فروع آنها افراد و ترکیبها اقسام و اوزان
بجزر بشمار حاصل میشوند از پنج جهت نزد بعضی اوزان رباعی
بدیهه هزار می رسد مثلاً اگر فاعلن را که اصل رکن بحر متدارک است و

فنل مجنون و فطن مقطوع و فعل مخلص را که سه فرع منجمد فروع آن
 هستند افراداً و ترکیباً استعمال کنند چهار صد و بست بحور بدنیطور
 حاصل می آید که از تکرار هر چهار هشت بار افراداً چهار بحر متدارک ششم
 حاصل میشود و از تکرار شش بار چهار بحر سدس و از تکرار چهار
 بار چهار بحر مربع که محبسه دوازده بحر شد و اگر بعضی را به بعضی ترکیب
 دهند آن بردو قسم است یکی آنکه در و کد امی رکن دیگر بار مکرر نشود
 دوم آنکه مکرر شود اول بر سه نوع است یکی ترکیب ثنائی یعنی دو رکن
 دوم ثلاثی سوم رباعی پس اول از ضرب چهار در سه دوازده وزن
 است که از تکرار آنها چهار بار دوازده بحر ششم و دو بار دوازده بحر
 حاصل میشود و در ثنائی از ضرب دوازده در دو بست و چهار وزن
 می آید و از تکرار آنها دو بار بست و چهار وزن سدس حاصل می آید
 و در سوم از ضرب بست و چهار در یک همان بست و چهار وزن حاصل میشود و
 از تکرار شش و بار بست و چهار بحر متدارک ششم حاصل میگردد پس جمله اوزان ترکیبی
 قسم اول شصت شد و بحور حاصله از آنها هفتاد و دو مع بحور اوزان مفردة
 مذکوره چهار و هشتاد و چنانچه ازین جدول ظاهر است -

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قسم ثانی برده نوع است یکی آنکه دو آزده اوزان ترکیب ثنائی با هم
 ترکیب داده رباعی گردانیده شود و درین صورت یکصد و سی و دو
 وزن رباعی و بحر ششمین مقدارک از ضرب دو آزده در یازده حاصل
 میشود مثلاً اگر فاعلن فعلن وزن اول را اول آورده با فاعلن فعلن
 وزن ثانی ترکیب دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده
 اوزان باقی یازده وزن رباعی خواهد شد همین طور اگر فاعلن
 فعلن ثانی را اول آورده با فاعلن فعلن وزن اول ثنائی ترکیب
 دهند و گویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن و همچنین باده باقی یازده
 دیگر وزن رباعی پیدا خواهد گردید پس ازین ظاهراًست که از ترکیب
 هر وزن از اوزان مذکور به ثنائیه با دیگرده یا یازده وزن
 رباعی پیدا خواهد شد که جمعه یکصد و سی و دو وزن گردید
 کمالاً یخفیه - دوم آنکه در هر وزن ترکیب ثنائی رکن اول
 یا دوم را دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند مثلاً در فاعلن فعلن کن
 اول دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فاعلن
 فعلن یا رکن ثانی مکرر کنند و گویند فاعلن فعلن فعلن فعلن

درین نوع از هر وزن ثنائی و وزن رباعی حاصل خواهد شد
 و جمله بست و چهار وزن از ضرب دو آزده در دو حاصل خواهد شد
 و بست و چهار بحر ششم مقدار ک حاصل خواهد شد سوم آنکه رکن
 اول فقط دو مرتبه بعد ثنائی مکرر کرده رباعی گردانند چون
 فاعلن فعلن فاعلن فاعلن ازین تکریر دو آزده وزن رباعی
 و بحر ششم مقدار ک پیدا خواهد شد چهارم آنکه تکرار رکن اول
 دو مرتبه بدین طور نموده شود که یک مرتبه بواسطه و یک مرتبه بواسطه ک چون
 فاعلن فاعلن فعلن فاعلن ازین ترکیب هم دو آزده وزن
 رباعی و بحر ششم خواهد گردید که جمله چهل و هشت وزن رباعی
 و بحر ششم مقدار ک گردید از تکریر دو مرتبه پنجم آنکه رکن اول
 با ثنائی یک مرتبه بلا وساطت آخر مکرر شود چون فاعلن فاعلن فعلن
 از تکریر رکن اول و فاعلن فعلن فعلن از تکریر رکن ثنائی ازین
 بست و چهار وزن ثلاثی و بحر سده مقدار ک حاصل خواهد شد
 از ضرب دو آزده در دو و ششم آنکه هر دو رکن یک یک مرتبه مکرر شود
 چون فاعلن فاعلن فعلن فعلن ازین دو آزده وزن رباعی

و بحر مشن متدارک پیدا خواهد شد. هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بعد
تکرار رکن ثانی یکمرتبه مکرر شود چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن
ازین ترکیب هم دوازده وزن رباعی و بحر مشن حاصل میشود
هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بواسطه رکن ثانی غیر مکرر شود
چون فاعلن فعلن فاعلن ازین دوازده وزن ثلاثی و بحر
متدارک حاصل میشود که کل شصت اوزان و بحر از تکریر رکنی
یکمرتبه حاصل گردید و تمام اوزان و بحر از ترکیب و تکریر دوازده
اوزان ثنائی و دصد و چهل شد نهم آنکه اوزان ثلاثی بتکرار
رکنی یکمرتبه رباعی گردانیده شود مثلاً اگر در فاعلن فعلن فعلن وزن
اول ثلاثی رکنی را یکمرتبه مکرر کنند سه وزن رباعی حاصل میشود چون
فاعلن فاعلن فعلن تکرار رکن اول و فاعلن فعلن فعلن
تکرار رکن دوم و فاعلن فعلن فعلن تکرار رکن سوم پس جمله
اوزان رباعی و بحر مشن هفتاد و دو گردید از ضرب بست و چهار
در سه. دهم آنکه رکن اول را در آخر یکمرتبه مکرر نموده رباعی گردانند
چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن که بست و چهار وزن رباعی و بحر

ششمن متدارک پیدا کرد و کل اوزان حاصله از ترکیب و تکریر
 اوزان ثلاثی نود و ششش وزن گردید پس جمله اوزان و بحر
 انواع قسم ثانی سه صد و سی و ششش شدند منجمد این سی و ششش
 وزن بحر سدس است باقی سه صد وزن بحر ششمن باقی ماند و جمله بحر
 مع چهار و شصتا و اوزان و بحر مذکوره چهار صد و بیست و وزن بحر
 متدارک از افراد و ترکیب چهار رکن مذکور گردید از ان جمله
 شانزده وزن بحر مربع متدارک هشت و شصت و چهار وزن
 بحر سدس و سه صد و چهل و وزن بحر ششمن متدارک حاصل شد
 برین استعمال دیگر اصول و فروع افراد و ترکیب قیاس باید کرد
 که قدر بحر حاصل خواهند گردید - لیکن در اینجا بحر مروج به متعلقه
 از بحر نوزده مذکوره و اقسام آنها مع اشکله بیان کرده میشود
 و بر اے اینکه در تلاش بحرے از بحر و تقطیع شعرے از اشعار
 بر وزنی از اوزان وقت و نفا نباشد آنها در ضمن جدول
 بحر مذکور ثبت نموده میشود - **فایده** بحرے که در ان جمله ارکان
 سالم باشند سالم گویند ورنه برکن مزاحف مذوب نمایند

مثلاً اگر جمله ارکان یار کنه مجنون باشد بحر مخبون گویند و اگر جمله
ارکان یار کنه مطوی باشد بحر مطوی گویند و اگر بعضی رکن مجنون
و بعضی مطوی باشد بحر مخبون مطوی گویند و علی بن القیاس -

فایده دیگر ورنیکه از دو بحر میتوان شد از بحر یک گرفته شدن آن از و آسان
باشد از آن اعتبار نمودن اولی است اگر چه از بحر دیگر اعتبار نمود
هم جایز باشد مثلاً مفاعیلن شت بار را از مستفعیلن مجنون ملحوظ داشتن
و از بحر بحر مجنون شتم اعتبارش کردن جایز است لیکن شمار کردن
آن از بحر بحر شتم مقبوض اولی است چنانکه گرفتن مفاعیلن از
مفاعیلن آسان تر است از گرفتن آن از مستفعیلن کما هو الظاهر
فایده دیگر اجتماع دو وزن که در میان ارکان آنها زیاده تفاوت
و فرق نباشد جایز است و بیت ناموزون نیز دو چون مفاعیل
مفاعیل مفاعیل و مفاعیل مفاعیل فعولن چه تفاوت میان مفاعیل فعولن
زیاده نیست و علی بن القیاس چنانچه بعضی جا اشارت کرده خواهد شد -



جدول در بیان بجزایر و بلاد و اقسام آنها مع اشیاء

نام بجزیره	نام بحر	شماره	نام شهر	بسیار	بیان صفت و قری
۱	بحر مدیترانه	۴ بار	بسیار	بسیار	تطبیق صفت و قری
۲	بحر مدیترانه	۴ بار	بسیار	بسیار	تطبیق صفت و قری
۳	بحر مدیترانه	۴ بار	بسیار	بسیار	تطبیق صفت و قری
۴	بحر مدیترانه	۴ بار	بسیار	بسیار	تطبیق صفت و قری

۵	بوسید چاشنی عالم	ستفغان فاعلن	۴ بار	۲۰	چون خلد و خوش فرزند و شب افشا و ده اموال است	آنکه هیچ چون خا و خوش فصلن بوزن
۶	بوسید شمشیر حین	ستفغان فاعلن	۴ بار	سعدی ۲۴	وانی چون گفت سلطان ملیح سحری تو خود پیدا می آفرینی بجزری	شب فاعلن افتاد اراکم صفین است
۷	بوز فاقشون مسلم	مفاعلن	۸ بار	سیدی ۲۴	پیش خد خدا که سوسه کنی که شورش و فانی گری زندم خفا عیله ی طریق و فانی سیری	عروض و هنر به بخوان است
۸	بوز فاقشون مسلم	مفاعلن	۴ بار	خلیل و یونس ۲۴	بوی چو گیتی بجای سوسه کنی که او نکند بجای سوسه بد	
۹	بوز فاقشون مسلم	مفاعلن	۸ بار	جمال الدین ۲۴	لعبه بر خند و گشتی که اراکم صبا نوزدی کنی سوزی که جان خیزین من و دلش تر را بچکانی	
۱۰	بوز فاقشون مسلم	مفاعلن	۴ بار	۰	صفا خیانت است به شو شکر با نزار و افشته خجسته را ز غشت که ز فاقشون هم گمراه افشته	اگر اراکم به چاشنی عالم که اراکم به چاشنی عالم خوردند که اراکم به چاشنی عالم که اراکم به چاشنی عالم و اراکم به چاشنی عالم که اراکم به چاشنی عالم

[illegible]

تعداد کتب	نام کتب	موضوع کتب	تعداد کتب	نام شاعر	مثال شعر	بیان ضروری
۱۱	شرح شمعین سالم	مغایین	۶ بار	حافظ رح	ایا ایها الساقی امرک ساقی و ناولها که عشق آسان بخیزد و آتالی امضا و مشکها	بیان ضروری
۱۲	زرب شمعین زرب کشف و مقصور	مغایین	۲ بار	امام محمد غفر الله	شعری شده از نوح و ابی هم دیده کشود یکم دید یکم که باقیست شب قمره غنود یکم	دستین بجز کردن اگر آخر یک صحرای غنای و آخر دیگر غنایان باشد غایب است، پنجمین اگر در شعر سالم و اعراب آید -
۱۳	زرب شمعین زرب	مغایین	۴ بار	حافظ رح	ای بابی و شمعین و از نغمه میانی دل پیوی جان آید و وقت است که باز آری	صدر و ابتدا اعراب است و حشر با بعضی اعراب و بعضی سالم و عروض و مصرع سالم
۱۴	زرب شمعین زرب	مغایین	۶ بار	سیفی رح	دل بر دان شد از نغمه نیست نعلی مجبور آن شد زبان شد کرم بود و کز در دست غم زبون شد	همه اکران مقبوض
۱۵	زرب شمعین زرب	مغایین	۲ بار	۰	پیری غلام و از نغمه بر و شمعین چینی بشود به یونان پس که بود زحور چینی	عروض و مصرع مقبوض و شمعین اگران مقبوض -

نفاذ و جود	نام بحر	میتون ارکان	تعداد ارکان	نام شاعر	مشال شعر	کیفیت موزونیه
۲۱	زنج سدسالم	مناعیلین	۶ بار	سلطان	چو دید آن لوتی که لعل تو لایب لا بلا لایبی در آمد لوتی تو لایب لا	
۲۲	زنج سدسالم	مناعیلین	۶ بار	الموت	الا ای ساجی فرزند فرخام بالب ده منی کفام در عابم	عروض موزن به قصد بیت باقی ارکان سالم
۲۳	زنج سدسالم	مناعیلین	۶ بار	الموت	کی آن آموئے رخسار مید که دینا کش در او شمی دوبده	عروض موزن به مخدونه باقی سالم
۲۴	زنج سدسالم	مناعیلین	۶ بار	الموت	تباخیز و بیار آن می خوش جوئی که جو رنگ بود با گل خود دروئے	تقطیع تباخیز مناعیل بیایم مناعیل ششوی مناعیل عروض وزن به مقصود باقی کفون

تلفاز بحرف	نام مورد	ارکان مجزیه و ذواتین آنها	تلفاز بحرف	نام شعر	شارخ	کیفیت طرزیه
۳۰	نرج مرج سلم	مفاعیلن	۴ بار	•	بقدر و کل اندامے خوشا و قے که بخرامے	کیفیت طرزیه
۳۱	نرج مرج کفوف قصید	مفاعیل مفاعیل	۴ بار	•	یا ای بیه بدخوسے یا از رخ گل بوئے	صدر و ابتدای کفوف هر و مض نرج مقصور
۳۲	نرج مرج کفوف مذوق	مفاعیل فعولن	۴ بار	•	ز کف تیغ جفانہ ز لب کام مرادہ	صدر و ابتدای کفوف ہستہ و مض و نرج مقصور
۳۳	نرج مرج طرب	فعول مفاعیلن	۴ بار	•	آغ شخبطہ خندان کو آن لعل خندان کو	صدر و ابتدای طرب ہست و و نرج مقصور
۳۴	نرج مرج سلم	مفاعیلن	۴ بار	•	من رفراق سیمبر گشتہ ام و دیگر و در عشق کو شمع و زجر ایجاب و	بعضی از اشتیاق و ان این بحر را بسی و در مکن آوردہ اند

۵۵	زیر شش منال	سختعلن سختعلن سختعلن سختعلن	۲ بار	۰	یارب چه شد کار من ترک بجان کرد و چه شد آسودگان وصل با رخسار جان کرد و چه شد	عزیز نه عجز نه ذل سستی نه لگان سالم
۵۶	زیر شش طلوی	مستعلن	۱ بار	۰	بشکله کمر بخت باز نسیم سحر سی و ده چه شود گردن نشی میلو ی با باد و تری	الروح و روح فخر به ذل با شایان و زان شده مستعلن مستعلن مستعلن مستعلن
۵۷	زیر شش طلوی مجنون	مستعلن غافل علن	۳ بار	موتعلن	وقت بار در ماه نو گرد و دل به بخت کرم بخت به بخت بود - طلب به طلب اند و	چهار کرد کس مظهری مظهر اندر چهار کس چهار کرد کس مظهری مظهر اندر چهار کس
۵۸	زیر شش کجی طلوی	غافل علن مستعلن	۳ بار	جامی ۳	فغان کسان مهر سحر کس کس کس تو بیک زدم چه نیست به ایست تو ام با هم و در بیگام	درین چهار کرد کس مظهر مظهر بر چهار کرد طلوی اندر دین بحر در مستعلن کجا کجا کجا آید عاید است -
۵۹	زیر شش طلوی مجنون کجی طلوی	مستعلن غافل علن مستعلن مستعلن	۲ بار	جامی ۲	سرو و خوار نیست که از نیست سبزه غافل ماه گوشت که نیست بدین زیبا غافل	صدر و آید اسطوری و عرو و ض و مرب مستعلن و حش و حش و حش و حش و بعضی طلوی -

تعداد کتب	نام کتب	اسکال و وزن	مقدار و حجم و اوزان	نام شاعر	شاعر	کیفیت و مرتبہ
۴۰	برزخ سدس عالم	ستفعلن	۱ بار	سیفی	۱ بار	تقلید ساقی لغزش استفعلن در شکر و شکر ستفعلن و در ان کل استفعلن
۴۱	برزخ سدس بطون	مفعلمن	۱ بار	•	۱ بار	شش خط علق بر آخر ج سدس ج و ج لفظن ہم جایز است ج ناخجست نفلن دار بر فلفن ج فلفن روا است
۴۲	برزخ سدس عربی	مفاعیلن	۱ بار	عابی رحم	۱ بار	نقطیع دارم یک استفعلن ز بی ج استفعلن ری ندوئی استفعلن
۴۳	برزخ سدس عربی	مفعلمن	۱ بار	•	۱ بار	دارم یک ز بی ناخجست شیخین ز بی لی ز خ ز غول و غول
۴۴	برزخ سدس عربی	مفعلمن	۱ بار	•	۱ بار	دارم جت سنگین و لی عیارے غایک و غایک کشت و غایک

۴۵	عزیز مدبر طوطی مفتوح	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۱ بار	۰	شیرین سگ رخصا جوئے سن گر کند آہ نظر سوسے سن	عزیز مدبر طوطی مفتوح	۴۵
۴۶	عزیز مدبر طوطی بختوان	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۱ بار	۰	بختوان بنفتوح بنفتوح در طرب خوش بر خرم کشتو ده	عزیز مدبر طوطی بختوان	۴۶
۴۷	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۲ بار	۰	مفتوح بنفتوح بنفتوح مفتوح بنفتوح بنفتوح	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	۴۷
۴۸	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۲ بار	۰	عاشق شدم بر دلبر سے سنگین دے کے یہیں برس	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	۴۸
۴۹	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۲ بار	۰	ایک شب تو مریم سن دی تو تم تو سہم سن	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	۴۹
۵۰	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	مفتوح بنفتوح بنفتوح	۱ بار	۰	مفتوح بنفتوح بنفتوح مفتوح بنفتوح بنفتوح	عزیز مدبر طوطی مفتوح بنفتوح بنفتوح	۵۰

۵۶	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	سبح و خیر الی از شرب مشمول فاعلاتن	عروض مزرب سبع صد و نود و اکتون
۵۷	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	نظم خوش بگو یا جو و رقم خیا خندان	و شویا لعنه سالم و لعنه شکول
۵۸	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۳ بار	۰	رفت کار سبت که در خاطر گرم شوب فلان	نقطع روزگار سے فاعلاتن سکت
۵۹	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	روزی که در جم سوز غمت بر پیشانی ان پرت	فا فعلاتن طرم آشوبه من فعلات
۶۰	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	چهاره جوهر تو سزا نعم لوصال و گردان	فعلاتن - اگر عدد رو ابتدا هم خوبان
۶۱	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	آه یا خند ششم به تو محال و گردان	باش و دران فعلاتن فعلاتن فعلاتن
۶۲	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	سیاهی	فعلاتن باشد -
۶۳	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	میربخت	چون فاعلاتن معصود را حدیث
۶۴	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۶۵	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۶۶	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۶۷	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۶۸	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۶۹	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -
۷۰	در شرب مشمول	فعلات فاعلاتن فعلات	۲ بار	۰	۲ بار	فعلات باشد -

فعل	نام کجور	ارکان و وزن	اقتدار	نہایت	مثال	کیفیت خیر و بر
۶۰	رمل سخن جو خورفت	فعلاترین فعلاترین فعلاترین	۲ بار	سببی	گرچه مقدور باشد نہ دل جو نیست مرا رسد غم نیست کہ قصہ دور بدست مرا	چون فاعلاترین بخورفت بہین فاعلاترین نہ و قطع کرچہ قصہ فاعلاترین و بلا
۶۱	رمل سخن جو خورفت مقطوع سبع	فعلاترین فعلاترین فعلاترین فعلاترین	۲ بار	۰	بیش ازین گرچہ جو شد سخ گل میدیدیم چون گل دلے نو دیدیم از دو واجدیم	از اجتماع رچہ ہا وزن کن کہ آخر کے فعلاترین و آخر و دیگرے فعلاترین و آخر و دیگرے فعلاترین و دیگرے فعلاترین باشد بہت ناموزون بخورد۔
۶۲	رمل سخن جو خورفت مجبور	فعلاترین فعلاترین فعلاترین فعلاترین	۲ بار	۰	آن کند نہ تو باطلیم کہ باطلی دے آن کند لطف تو با عدل کہ باطلی نمی	محمودہ راست را سالم و عورض و غیرہ مجبور باقی مجبوران -
۶۳	رمل سخن جو خورفت مجبور	فعلاترین فعلاترین فعلاترین فعلاترین	۲ بار	۰	بیوفائے بھی با سزا و ادب نیستیم پرستگار و دعا کار قرار دایم	چون مجبوران مجبوران را سبع کردند فاح سبحائے فاعل کردید۔
۶۴	رمل سخن جو خورفت مجبور	فعلاترین فعلاترین فعلاترین فعلاترین	۲ بار	۰	بست کن علام و از دست کن گلشن نہا کہ گلستانا جان بے رویش	عورض و فاعل مجبور و مرکب و وزن مشغول

بجور	نام بجور	ارکان وزن	مقدار	نام شجر	مشال	کیفیت ضرر
۷۰	رمل سد مخمبون مقهور	فا علاتن فعاتن فعاتن	۲ بار	سیفی	شکرین لعل توکان نلک است گره شکر نلکان نلک است	صدر و ابتدا سالم و شش مخمبون و عروض ضرب مخمبون مقهور
۷۱	رمل سد مخمبون مخدوف	فا علاتن فعاتن فعاتن	۲ بار	•	گر سخن زبان لبخندان نوشت شود بست ز خنده ز اموشش شود	عروض و ضرب مخمبون مخدوف است قطع گر سخن را فا علاتن لب خون نو فعاتن شش شود فعاتن
۷۲	رمل سد مخمبون مقهور	فا علاتن فعاتن فعاتن	۲ بار	•	مری ز گرس او سید اند جادوئے مغرّه او نمی خواند	عروض ضرب مقهور است
۷۳	رمل سد مخمبون مقهور	فا علاتن فعاتن فعاتن	۲ بار	•	ایک روئے تو حیات جانست دید هجایت بند و با تو انست	قطع یک رو فا علاتن تخیانی فعاتن فعاتن عروض ضرب مقهور است

۸۲	بجای مفعولین سالم	مستعملین مفعولات	۳ بار	۰	کبریا است و الله را بجا آمد آن در شمار کرز شاک گل در گلزار حرمین در و خا	اگر در دست و موطوی و موقوفه و در و عروض ضرب موطوی یک موقوفه و چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین یا مفسر این چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین از اجتماع بر چهار بندیت ناموزون موقوفه	عروض ضرب موطوی و موقوفه
۸۳	مفعولین مفعولات مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	سیفی	اگر در دست و موطوی و موقوفه و در و عروض ضرب موطوی یک موقوفه و چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین یا مفسر این چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین از اجتماع بر چهار بندیت ناموزون موقوفه	عروض ضرب موطوی و موقوفه	
۸۴	مفعولین مفعولات مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	سیفی	اگر در دست و موطوی و موقوفه و در و عروض ضرب موطوی یک موقوفه و چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین یا مفسر این چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین از اجتماع بر چهار بندیت ناموزون موقوفه	عروض ضرب موطوی و موقوفه	
۸۵	مفعولین مفعولات مطوی موقوفه	مستعملین فاعلین	۳ بار	سیفی	اگر در دست و موطوی و موقوفه و در و عروض ضرب موطوی یک موقوفه و چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین یا مفسر این چون مستعملین فاعلین مستعملین فاعلین از اجتماع بر چهار بندیت ناموزون موقوفه	عروض ضرب موطوی و موقوفه	

فصل	نام کجور	ارکان وزن	فرد کجور	نام شاعر	مثال	کیفیت وزن
۵۶	منهج ششون طوی مجهودع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع	۲ بار	.	سین شیدم که خط بر آب نویسند آیت خوبی بر افتاب نویسند	عروض هر ضرب مجرب و مع باقی طوی که از اجتماع این وزن با وزن ما قبل خود آیت ناموزون نمی شود -
۵۷	منهج ششون طوی هر فل	مفتعلن	۴ بار	.	فصل بر این کوه بیابا گلشن نیست که در سر پای ساقی جو شش در مد نو کن مهر درشتان آن دلش	
۵۸	منهج ششون طوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع	۳ بار	.	فصل آن مد و در و در مرغ سلیما آن بخت بازینا ندانم بر یک صبا هم رفت که رفت	اگر یک مفتعلن طویست مقصور از مد کجور مقصود کرد در دنیا چه دشواری که در بخت خود رفت است و در هر یک مقصور و اجتماع بر در طوی -

۹۱	شرح سئل	مستعمل فاعلات مستعملن	۳ بار	.	شاه جهان با دوازده نایب بود که از شش خلق شاد نایب بود	مجدد کاران مطهری
۹۰	شرح سئل طرح می طلوع	مستعمل فاعلات مستعملن	۳ بار	.	بکد بیویت اسیر شده جانم گر گدازای گریخت نتوانم	تقطیع سبکد بی مستعملن بیت آید فاعلات شده جانم مستعملن
۹۱	بحر خفیه مخبون	فاعلاتن مفاعلاتن فعلاتن	۳ بار	جای بر	سبزه مانو و میدیده پیر نیامد تازه شده باغ و آن خار نیامد	صدر و اقباله سالم باقی بخجرون آید صدر و اقباله با هم مخبون باشند وزن مخفیف کرد و فعلاتن مفاعلاتن فعلاتن و الکیر و وزن مفعول مخفیفان بوی مخبون است باقی باشند
۹۲	خفیه مخبون تقطیع	فاعلاتن مفاعلاتن فعلاتن	۳ بار	سیدی	با تو که دور ما توان گنجین این سخن را که با تو گنجین	با یک و فاعلاتن و افعال است گفتن فعلن

کلیفیت عزیزی	شمار	نام شعر	تعداد ابیات	اثران و وزن	توضیح	نوع
چون فاعلان را چنین برقصند فعلات شود و ضایع گردد شست	ماه و پانزدهمین سن ششماه کشدن عاشقان که دید جواب	سیحی	۲ بار	فاعلان مضاعفان فعلان	تضعیف بمجنون مقتضو	۴۳
چون فاعلان را چنین و حد فاعلان فعلان بسکون بین شود	در سفر رفت ماه باره من خس که بر شده ستاره من	مولف	۲ بار	فاعلان مضاعفان فعلان	تضعیف بمجنون مخدون	۴۴
برین وزن حدیقه ثانی و ضعیف لطیفی و شست بهشت امیر خسرو و دولتی	من نه تنها ز غرقت گلزار زار بهیر طبل از گلزار	الطاف	۲ بار	فاعلان مضاعفان فعلان	تضعیف بمجنون مضطرب	۴۵
روایت امیر خسرو است -	وقت گل شد بهر گشته گلشن دارم ذوق علم مدام روشن دارم	جانی	۲ بار	فاعلان مضاعفان فعلان	تضعیف بمجنون مضطرب	۴۶
	محکم فکر مایه آمد چشم شامه کلاه آید	۰	۲ بار	فاعلان مضاعفان فعلان	تضعیف بمجنون مجنون	۴۷

۹۰	خفیف مجرب منع	فاعلاتن فاعل فاع	۲ بار	۰	بر سر التفات یار است صفت نحو راه روزگار است	اگر بجای شے فاعلاتن فاعلاتن آرند و در صدر یابد اجایز است
۹۱	مجره مضارع منع مجرب	مفعول فاعلاتن	۳ بار	مولف	تا قوت کس نباشد با قوت ناز عشق کنده بیده ام بدندان نا هم بر آبچینش	چهار رکن اضرب و چهار سلم چهار رکن اضرب و چهار سلم
۱۰۰	مضارع مجرب منع مجرب	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	جامی ح	اولی نوش خندت کام شکر و دنان سرو مانند بر و ن از فم کت و دنان	صدر و ابتدا اضرب و عرض اول منع مشددا یعنی سالم و بعضی هم
۱۰۱	مضارع مجرب منع مجرب	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	۰	دل بے رخ تو صورت جان را نمی شناسد جان بے لب تو گوهر کاران را نمی شناسد	صدر و ابتدا اضرب است و مشددا کفوف و عرض و عرض لم
۱۰۲	مضارع مجرب منع مجرب	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	۲ بار	سیفی	بازم بگو آن لب بیکوان گزیده است سعد هم بشو که مرا خون گزیده است	تقطع باز مر مفعول و ای الی فاعلاتن بیکوان مفعول و فاعلاتن است فاعلاتن -

شماره	نام بحر	ارکان وزن	تعداد	نام شعر	شأن	کیفیت منزویه
۱۰۳	مصارع مشتم بهر رب کفوف محدوف	مفعول فاعلات مخملي فاعلات	۲ بار	یعنی	یعنی بر سر شکر که تو دایم از او خواهی سخن تو بشود جز دعا گو	تقطیع سبعیه مفعول - شی و فاعلات تدوین آن مثلاً سیل تثانی از دو فاعلین
۱۰۴	مصارع مشتم کفوف مقصور	مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	جامی	خوش آن معنی هم دارد که بر طرف لال از او بندید یا که کفوف از بیفتن جام خوشگوار	عروض ضرب مقصور است باقی ارکان کفوف اگر عروض و محدوف باشد این وزن شود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلین
۱۰۵	مصارع مشتم بهر رب کفوف مجموع	مفعول فاعلات مفاعیل فاعل	۲ بار	.	تثانی به غیر نه دل دوست او که آتش فراق مرا سوخت او	صدر و ابتدا آخر ب عروض در بحر مجموع باقی کفوف

۱۰۳	مضارع مشق الحزب مخفوف	مفعول فاعلات مقالی فارع	۲ بار	۰	عاشق شدم بر آن بت ناسازگار صبرم و ما و باغم او کردگار	عروض معرب بحجبت سبع
۱۰۴	مضارع مشق الحزب مخفوف	مفعول فاعلات مقول فاعلن	۲ بار	۰	دیدار صفائی و پیرایه سبکی باز از خویش و آتش مایه پیکنی	صدر و انداء معرب عروض و معرب مخفوف باقی ارکان بعضی سالم و بعضی معرب -
۱۰۵	مضارع مکمل سالم	مضارعین فاعلاتن مفاعله مکملن	۲ بار	۰	نیچو هم کیدم از تو عهد آتشیم تو با شعی سب از من بر کجا بایستیم	
۱۰۶	مضارع مکمل الحزب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعله مکملن	۲ بار	۰	ای نازنین که ماه منی اشب رحم کن جوشت همنی اشب	تقطیع ای ناز معول شکیب ماه فاعلاتن شیب مفاعله مکملن و معرب معرب سالم است و اگر مخفوف باشد معول فاعلاتن معول فاعلاتن از آن کرد
۱۰۷	مضارع مکمل مخفوف مخفوف	مفاعله فاعلاتن مفاعله مکملن	۲ بار	۰	خوشا جلوه جمال تو دیدن خوشا مینیه وصال تو دیدن	

شماره	نام مجور	ارکان وزن	مقتدر	نام شاعر	نمونه	تفصیل
۱۱۱	مصارع مسلک تقصیر	مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	۲	•	مرا کجی کس تو رفتن کجا شود زاتوقنی مکر از خدا شود	صدر و ابتدا الموعود وض و ضرب تعبیر و باقی سالم
۱۱۲	مصارع مسلک الغریب بنظم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۲	•	دارم بدر در شجرش بقیای بهر چو نباشد چو ابی	صدر و ابتدا الغریب وض و ضرب انضم باقی سالم
۱۱۳	مصارع مسلک انضم مقصور	مفعول فاعلاتن مفعول	۲	•	آن بوی فاختار سے دل برد زیر قدم خوار می بسیرد	صدر و ابتدا الغریب وض و ضرب مقصود
۱۱۴	بحر قصید شعر بنظم	مفعولات مستعملن مفعولات مستعملن	۲	•	میسوزم ز داغ کبر منیا کم ز در و در سبحو اجم شش با سخن سخن میم زنده حکم	صدر و ابتدا الغریب وض و ضرب مقصود
۱۱۵	قصید بنظم سلوی	فاعلاتن مستعملن	۲	•	بالیدت بر طایلم باد و فخر طایلم باز خست پیایم کند و پیشان طایلم	صدر و ابتدا الغریب وض و ضرب مقصود

۱۱۶	تثقیفیت مطهری مطلق	فاعلات مفعولن	المبار	سفی	صلحیات یحان یکدم ستا دانی	وقت را غنیت در آن القدر که توانی	قطع و قوت را غ فاعلات غنیت در مفعولن
۱۱۷	تثقیفیت مطهری	فاعلات مفعولن	۲ بار	۰	ترک خوب روی مرا	لو چنان خوش بیتی	اگر شاخو خواهد مراجع را شمش و سدس
۱۱۸	تثقیفیت مطهری	فاعلات مفعولن	۲ بار	۰	دست باز دار از دلم	ور نه جان زن تن بگیم	صدر و ابتداء مطهری
۱۱۹	تثقیفیت مطهری	فاعلات مفعولن	۲ بار	۰	چه اگشتی از گنهم	بجیت که بگیت هم	صدر و ابتداء محزون عرض و ضرب مطهری
۱۲۰	تثقیفیت مطهری	فاعلات مفعولن	۳ بار	سفی	ز در نیست سیر نظر بر تو و کار	چه بولست تا ای صد از قد تو قبار	قطع ز در و غی مفعولن تثقیفیت آن نظر بر و غی مطهری فاعلات محزون و دست غی مفعولن تثقیفیت آن فاعلات ز قد غی مفعولن فاعلات

این کتاب از کتب معتبره است که در آن کلمات و عبارات
 بسیار زیاده است که در این کتاب جمع شده است
 و این کتاب از کتب معتبره است که در آن کلمات و عبارات
 بسیار زیاده است که در این کتاب جمع شده است

تعداد	نام شاعر	مشال	کیفیت صرفه
۱۲۱	محمد بن یحیی	دلم که سوخت ز غفلت چراغ جانم دلم که تو رسد ز دیگایان نیست آن	تقطع دلم کو مفاصلن خور غفلت فغان چراغ جانم فغان نیست آن فغان
۱۲۲	محمد بن یحیی	ز بک در دو بر جان ناتوان نیست یار کن طلبد هر که مهر بان نیست	چون فغان را صحن و قهر کن فغان شود
۱۲۳	محمد بن یحیی	شفا چو در قدم است بتلاست ترا برون خرام که در وی مبادیا ترا	عرض صحراب مجنون مخدوف است
۱۲۴	محمد بن یحیی	اگر چه یار مرا نیست رسم دلاری بدین خود شرم که ندارد بدیگری ای	عرض و صحراب مجنون مطلق

۱۲۵	محدث شدن بجزو قطع شدن سنگ	مفعول فاعل مفعول فاعل مفعول فاعل	۴ بار	سببی	چون گویم از سرستی لبست لبست مریخ از سخن پاک عالم آست	نقطه بیج چکیدن فاعل مفعول سرستی فعل ماضی لبست مفعول فاعل لبست فاعل در برین عرض
۱۲۶	محدث شدن مشتعل شدن مشتعل شدن	مفعول فاعل مفعول فاعل مفعول فاعل	۴ بار	عربی	بجزو بجم اگر زلف نشان بیاورد سفید گرد و زلفین نشان بیاورد	حزب نقطه بیج سبب است
۱۲۷	محدث شدن مشتعل شدن مشتعل شدن	مفعول فاعل مفعول فاعل مفعول فاعل	۴ بار	عربی	ز شکر خست لاله را دلخ بر دل ز شکر قدرت سرور امانی در گل	عروض ضرب مفعول است باقی اعلان سالم یوسف ز لیا خردوسی و بوستان و گلزار و شاد است مدبرین وزن ست -

تقدیر کلمہ	فام بحورہ	ارکان وزن	تقدیر کلمہ	تقدیر کلمہ فام شاعر	مشال	کیفیت ہر زریہ
۱۲۹	مستعار ب ہش مزدوف	فعلون فعلون فعلون فعل	۴ بار	سیفی	چو آب کویت مکن پیچید من کہ بے اختیار دم دین آمدن	عروض ضرب مزدوف باقی سلم اجتماع این وزن و وزن سابق جائز است
۱۳۰	مستعار ب ہش الم	فعلون فعلون	۴ بار	حافظ رحم	من رند عاشق و الکاہ قویہ استغفر اللہ استغفر اللہ	چهار کن اسلم و چهار سالم
۱۳۱	مستعار ب ہش مقدوم علی نظم	فعلون فعلون	۴ بار	ایضاً	گرم بخوانی و درم برائے دل خزین را بجائے جانی	معنی این بحر را بر شاخ زردہ کن بانگدہ اند چنانچہ صفت اشعار فرماید ۵ زبے و پشت بخون مردم کشادہ شیر و کشیدہ قند چو آب صباغ و زعفران شب معبر

۱۳۲	مستقارب مبتذل اثر م مقصور	فاع مفعولن فاع مفعول	۲ بار	جامی ۱م	اگر شنب لفت غایب سائی حری سر ویت غایب پوش	عرض و ضرب ابتر
۱۳۳	مستقارب اثر م	مفعولن مفعولن فاع مفعول فع	۲ بار	•	نکاحی که بودش بن گاهی کدون نیست انهم من و آبی	صدر و ابتدا عرض و ضرب اثر م جشوعا سالم
۱۳۴	مستقارب مقنن اثر م	مفعولن مفعولن فاع مفعول	۲ بار	•	عارض زلف تو ای گل چهر غیرت چنین است و رشک مهر	صدر و ابتدا عرض و ضرب اثر م جشوعا سالم
۱۳۵	مستقارب مبتذل مقصود مقصور	مفعولن مفعولن فاع مفعول مقصود یا فعل محذوف	۲ بار	•	سبب آن بیت شوق عیار من مندان دل جان من نیز بر و	صدر و ابتدا اکمل عرض محذوف و ضرب مقصور
۱۳۶	مستقارب مبتذل سبغ	مفعولن مفعولن فاع مفعول	۲ بار	•	ز سبب ابرویت قیل پاک وینان نیاز خوش خاطر ناز وینان	عرض و ضرب مبتذل باقی سالم

تقدیر و جوہر	نام جوہر	ارکان و وزن	تقدیر و جوہر	شمال	کیفیت ضروریہ
۱۳۸۹	سدر سلیم	فعلون	۱ بار	زور و جہد ای چنانچہ کہ از رز ند گمانی بجای نماند	
۱۳۹۰	سدر سلیم	فعلون	۱ بار	ترا لعل سے شک سر بجوئی شدت سے سحر	عروض و ضرب محذوف
۱۳۹۱	سدر سلیم	فعلون	۱ بار	حسن و لطف ترا بندہ شد مہر و مہر خط و خال ترا مشک چین خاک ہ	تقطیع حسن و لفظ فاعلین فی ترا فاعلین بند شد فاعلین مہر و مہر فاعلین
۱۳۹۲	سدر سلیم	فعلون	۱ بار	جوہریت و گل باغ ارام جو قدرت بود و قدرت سر و چین	مہر ارکان مجنون اند

۱۳۱	مستار که شکر	فعلن بکون فعلین	۱۰ بار	جای بر م	توسل که در در ششم و نهمی	هم که نهمی بر حسن و نهمی	این بر خبر در شکرانی تو کسب نهمی که نهمی	۱۳۱
	تقدیر			ایضا	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	
۱۳۲	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۳۲
	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	
۱۳۳	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۳۳
	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	
۱۳۴	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۳۴
	مستار که شکر	فاعل فعلن بکون فعلین	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	۱۲ بار	

تعداد بجود	نام بجود	ارکان وزن	تعداد بجود	نام بجود	مشتل	کفایت فرد
۵۴	بجود سالم	مفاصل عظام	۲ بار	•	مهر از خوش بالاتر اگر کسی که هستی از بند کاف	
۶۴	تربیت کفایت	مفاصل عظام	۲ بار	سیفی	خداوند جهان بخش شهنشاه جوان بخت زار کامل	تطبیع خداوند فاعیل مفاصل عظام مهرزب عالم باقی ارکان کفایت
۷۴	تربیت کفایت	مفاصل عظام	۲ بار	ایضا	تا طبع رسد برقرار باشد دایره شهر یار باشد	تطبیع طبع فاعیل مفاصل عظام مهرزب عالم باقی ارکان کفایت

درین هیچ عرض مقصود راست و	امر و نه بعد هم گاه کرد	۰	۲ بار	مغزل مضامین علات	تزیین و تفسیر	۱۴۰
مرب محذوف	رایست بدیش کرد آهمن	۰	۲ بار	مغزل مضامین علات	تزیین و تفسیر	۱۴۰
و مقبول فاعلین فاعلاتن نیز می آید	باز آید یار مرشد و کامی	۰	۲ بار	مقبول فاعلین فاعلاتن	تزیین و تفسیر	۱۴۰
درینجا به قلم نصاب گفته	سر فوج چون شد اسیر گفیت	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۰
	از علم گفت هر آنچه بداید	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۰
	چو قدرت گریه صدف بر پشت سر	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۱
	نه بود چون تقدیر دست صدف سر	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۱
	هر شمع گوی که فرود آید خورشید گم	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۲
	چند نفر و در دست شایده فرود آید	۰	۲ بار	مفعل فاعل علاتن	تزیین و تفسیر	۱۵۲

لیست مرده	شماره	تعداد کاه	روز شمرن	تعداد کاه
	کردا پیروست به پنج	۲	۱۵۴	بهرش کل
	چون با ششم بیابان گرد و روز	۲	۱۵۴	بهرش کل
	خیز طوفان در این در این است	۲	۱۵۴	بهرش کل
	با یزدان در ام در شب در کجور	۲	۱۵۴	بهرش کل
شماره یکم آید و در ترغاطات و غلات و غلات و غلات	بازن که در کرد و خود در ششم	۲	۱۵۴	بهرش کل
در غلات و غلات و غلات و غلات	وقت لغت و بیاید و خود در ششم	۲	۱۵۴	بهرش کل
بهرش کل	روزگار و زمان است	۲	۱۵۴	بهرش کل
	بازگشت از این است	۲	۱۵۴	بهرش کل

مفصل مضمون در بیان اوزان رباعی و ثنوی بدایه لغت
 عجم بست و چهار اوزان رباعی که آزاد و بیقی و ترانه نیز گویند
 از بحر نرج اختراع نموده اند و مجموع اوزان از اجتماع
 مفاعیلن سالم و نه مراعات آن که مفعول اخرب و مفاعیلن
 مقبوض و مفاعیلن مکفوف و مفعول اتم و فعل بفتح عین و وقف
 لام محبوب و فاعل ازل و فتح ابر و مفعولن اخرم و فاعلن اشتر
 اند حاصل میشوند و خواجسته فغان که از احوال فراسان بوده است
 برائے ضبط آنها دو شجره معتد ساخته یک شجره اخرب که رکن
 اول او مفعول شده دوم شجره اخرم که رکن اول او مفعولن
 بوده و هر شجره مشتمل بر دو آرده انواع است که بمنزله شاخه اند
 و از اجتماع دو آرده اوزان هر شجره با هم دیگر بیت ناموزون
 نمی شود مگر جمع کردن اوزان یک شجره با شجره دیگر نیکو نیست
 صورت هر دو شجره

بیت



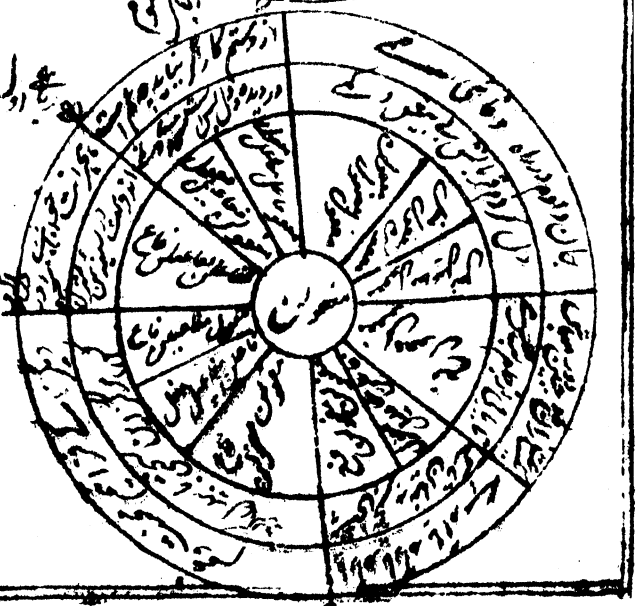
و بعضی براس اوزان مذکور دو دایره وضع کرده اند یکی دایره اخرب
و دوم دایره اخزم و هر دایره بر دو آرد و حصص منقسم ساخته مگر مواف
و هر دو دایره مذکور دو دایره دیگر افزوده و مثال بر وزن درج نموده

تا اقرب الی الفهم گردد
یعنی
صورت دوازست

دایره اوزان اخرب
تقسیم شده به بیست و یک
قسمت و هر قسمت
بر وزن درج شده است



دایره اوزان اخزم
تقسیم شده به بیست و یک
قسمت و هر قسمت
بر وزن درج شده است



فعل	جمله	بنی	شکل	کیفیت
۱	مهر سیر ملوک موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات	بزرگترین شربت پراز سیه لاد خنزه در چون پرنه	مغزن لاد از غامی غموی وسطع الانوار و قران امیر غمزد و بلوی اسم بر عین در
۲	این خنزه موقوف	مفعول مفاعیل مفعول	این طرف حکایت روزنی نهنگار گنذر	تخذه المرقین حکیم خانی شیخ نظامی و لیلی مبنون و مولوی جامی و نادرین
۳	مهر ستار مفتعلن	مفعول مفعول مفعول	بنام جهاندار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین	فیضی برین وزن است شاهنامه اینجا حکیم فردوسی نظامی و بانی همایون خواج کرمانی برین وزن است

تعداد نام بحر	وزن	نام بحر	مثال	کیفیت
۴ بحر مل س	فاعلاتن فاعلات	مولوی جامی	گردی از آشوب گردش با دهر برین وزن است ثمنوی مولانا کردار خیر و کوه آسنگ شهر جلال الدین رومی و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار	
۵ بحر خفیف نجن قطع فعلن	فاعلاتن فاعلاتن جامی	دشمن ده مقام بود زنی تازه روی و نازنین بدنی	برین وزن است حدیقه حکیم سنائی و باغ ارم سنائی و نعت بکر نظام الدین گنجوی و نعت بهشت امیر خسرو	
۶ بحر ج س مخذوف فعلن	فاعلاتن فاعلاتن سیاه سیاهی	یکی شد عیبت افی نزد جنون بر دستخوان از هر گونه آسودن	برین وزن است خسرو شیرین نظامی و عشیقه امیر خسرو و یوسف زلیخا جامی	
۷ بحر مل س نجن قطع فعلن	فاعلاتن فاعلاتن جامی	مختم زاده زسخت و جاه سیخ امیر نظر افغانه براد	برین وزن ثمنوی باکم واقع شده شعر مذکور از سجع الابرار مولوی جامی هم است	

باب دوم در قافیه و ردیف و جاب و آن مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در تعریف قافیه و حروف آن بدانکه قافیه در لغت
بمعنی از پی رونده و در اصطلاح عبارتست از مجموع آنچه تکرار باید
بغیر استقلال در الفاظ مختلفه لفظاً و معنی یا لفظاً فقط یا معنی فقط در

آخر مصراع و ابیات بخلاف ردیف که آن لفظی لفظاً و معنی است
که بعد از قافیه در آخر اشعار می باشد پس اگر آخر دو مصراع در لفظی
باشد و در معنی مختلف چنانچه درین بیت بیت گرد و یوسخر تو گردد
زین هر دو چه حاصل تو گردد و یا بالعکس چنانچه درین بیت
پوستین نغز باید اندر برد و پوست این برآمد از دم سر و آنرا ردیف
نخوانند قافیه گویند ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف ضرورت
چنانچه در هر دو بیت مذکور درین بیت هر دو موجود اند پس قافیه بندی
و پستی تویی و همیشه تند آنچه هستی تویی و لفظ هستی و پستی قافیه است
و لفظ تویی ردیف و گاهی قافیه زائد هم باشد در معنی و فعلی ندارد چنانچه
جمله اقسام قافیه مع امثله ازین جدول ظاهر است -

جدول اقسام قافیه

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف لفظاً و معنی	چنانچه سیفی گفته تا عشق بی خان گزینم از روی خوشی نشان ندیم	هر دو قافیه مختلف لفظاً و معنی است
قافیه مختلف لفظاً فقط	چون درین بیت مذکور پوستین نغز باید اندر برد و پوست این برآمد از دم	لفظ بر دو سر و معنی اند و در لفظ مختلف -

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف متحد لفظاً	چنانچہ درین بیت معنوی ماہ ہفتہ پہنچے غرض نے نے این جو بہت آواز آواز و چنانچہ لفظ گرد و در بہت مذکور -	عارض اول معنی خسار و عارض ثانی معنی شے غیر اصلی -
قافیه مختلف لفظاً و معنای یکے از انما زائد	چنانچہ شیخ سعدی رخ فرماید بدرگاہ لطف و بزرگش بر بزرگان ندادہ بزرگی ز سر و ابتر خسرو رخ نیز گوید بده ما بہر خواہ چہ بر و دہ و رفتہ دو قرنش از سر -	درین ہر دو بیت لفظ بزرگ و بچنے بہت -
و حروف قافیه نہ بہت یکی روی کہ از ان چارہ بہت و حرف اصلی قافیه است و چہا پیش از و سے و مقدم بر و سے کہ تاسیس و خیل و رد و و تہ بہت چنانچہ مولف درین شعر آورده سے تاسیس و خیل و رد و و ہم قیدہ این چارہ مقدم روی بہت و چہا پس از و سے و بعد از و سے کہ وصل و خروج و مزید و نائزہ بہت چنانکہ شاعری آورده سے آن چارہ حرف بعد روی گزشتہ و وصل و ہم خروج و مزید و نائزہ بقول خلیل جملہ حروف مذکورہ داخل قافیه اند و بعضی فقط حرف روی را قافیه گویند تعریف و مثال و انعام حروف مذکورہ ازین جدول واضح است -		

تعداد حروف	نام حرف	دوم تشبیه بیا تشبیه	تفاوت	تفصیل در شرح	حکم دیگر بیان ضروری
		و بعد آن نظر بر آن افتد		درین هنگام الف و واو ایستاده مذکور را در فاضلی مهر و گویند و آن حرف ساکن را در ف زاید و کسب و در ف زاید زاید یکم است و آخر انداخته انداخته گفته سه حرف زاید مثل بو را سه در فاضل و بافت و داشت سین شین و فاف و لون و بوج و بافت و داشت و کاشیت و کاست و راست و آرد و کار و داشت و یافت و رانند و مانند و علی بن القیاس مد آنجا رو ف مطلقا از واجبات است و مجبور را بافت جمع کردن در فارسی جایز است و در اردو نه نمک در فارسی حسن نیست -	چون ریخت و ریخت و ریخت و کسیت و خرفیت یا مثل خود اما شین یا یا خیر محبت بچینین را و لون با آن ما و او یا چو و ف مکوه چو و سوخت و درخت و کوفت یا مثل خود و لویت و دروست و گوشت یا مثل خود و لون با و او خیر محبت

۶	وصل	ما ضا و وصل آن بر بی بابت موسوم شد	در یک عدد و یکی بناظر بر خوابه بر باشند یا غایت	ده بود وصل فارسی گویا الف و دال و ط مایه یا پ و حرف جمع و افعال و مصدر بر حرف تعصیر و را بطه است و گویا چون یا را از کار او کنند و زنند ضبارک و دله لیک و کرده و تحریر و مستطی و خوات و مجهولان و دادم و کارم و گفتن و مشتق و لاله و بیانه و خلوت است و مشتق است از جمله اشکند که در همه هم از و کلام مشهور ترکیب است و باشد لاله و بیانه و بیانه و غرق میان روی و وصل آنست که بی روی لغت ماند چون کار که بی را وصل می اند بخت الف و وصل که نگار بیانه	اگر وصل از ضروریات است - ۷۰۱
---	-----	--	--	--	--

۷	خروج	با اعتبار برآمدن از حرف وصل ایجاب این حرف باید با یکی از حرف وصل خارج است باین نامیده شد			
۸	مزید	با اعتبار از یاد و جود از خروج	حرفیکه بخروج نوبه	مانند نشین درین بیت سه آنکه بدست و دست بستمیش ثانی	رعایت این هر در است
۹	ناثره	مشتق از انوار معنی دید داشت با اعتبار رسیدن از غایت قافیه که مزید است بطرف این حرف باین نامیدند	عین از رویکه نوبه یوه در یک شیه یا بیشتر	مثلا که حرف نا از نشین درین بیت سه آنکه بدست تو بیشتر بدو با کلام که برو شتمش بدو درین طالع و الی بدو است و معنی وصل و تا خروج و مع مزید و نشین ناثره مثال بیشتر مانند مع و نشین درین بیت سه آنکه بدست تو بیشتر بدو با کلام که بدو است که بیشتر	رعایتش هم از غایت است

فصل دوم در حرکات قافیه بر آنکه اعراب قافیه بالاتفاق شش نشتر اند چنانچه شش سره درین قطعه جمع نموده قطعه شش نشتر بود و اعراب
 اندر قافیه بود در هر حرکت قافیه است دیگر خدو هم بود باز توجه است و بحر ی و نفاذ بود و دارای جمع کلید را سه محترم بود چنانچه شش سره
 و توضیح هر یک این جدول مشکف است

توضیحات اصطلاحی	تشریح و تفصیل	حکم و غیره
توضیح مضطرب	شکل فخر عین طاق و نون ناقص که تا قبل الف تا میس	حکم و غیره
ساختن است	واقع شده است	
چون این حرکت		
الف را ظاهر		
میاند و مابین		
بودم شد		

۶	نفاذ مانند چون وصل متحرک شود نشود که صدق باشد و بسوی آن که اول است	حرکت زنی وصل متحرک نمی شود و حرکت خروج و زنی را هم نفاذ گویند و حرکت نازله را که نه است نفاذ نمانند	چون حرکت یائے الف کثیر و طغیبه در یائون حرف رویت و یاء خطا وصل و حرش نفاذ و دیگر خروج -	متحرک نوزاد وصل لا نمی نیست چون الف کثیر و طغیبه یعنی جمع -
فصل سوم در اوصاف و اقسام ردی و الالتفات فایده بدانکه حرف ردی بر دو قسم است مقید و مطلق	مطلق مطلق است مقید و مطلق	مطلق مطلق است مقید و مطلق	مطلق مطلق است مقید و مطلق	مطلق مطلق است مقید و مطلق

صنف است اول باعتبار اوصاف مذکوره حرف روی و غیره و آن چهار قسم است مجرده مردفه موصوله و ثانی باعتبار تقطیع و اصول و ارکان و آن پنج قسم است چنانچه درین بیت مجتمع اند سه اول آمدن کس و دو اگر آمد مترکب پس از آن شد مشارک شوا تر مترادف و چنانچه اقسام و القاب مذکوره ازین جدول مع امثله ظاهر و منکشف اند -

جدول اول القاب و اقسام چهارگانه قافیه باعتبار روی و غیره حروف قافیه

یک	دو	سه	چهار	پنج
۱	مجرده	بسیب مجرب بودن حرف روی از حرف دیگر قافیه	قافیه که درو حرف روی مقید یا مطلق یا حرف دیگر قافیه ملحق نشود	قافیه مجرده باروی مقید چون سم فدا و قافیه مجرده باروی مطلق چون کند وزند -
۲	مردف	باعتبار بودن حرف ردي مطلقاً	قافیه که درو با حرف روی مطلقاً حرف ردي مطلقاً بود یا حرف قید بود -	مردف مردف مفرد چون آب و تاب و آیم و تاهیم و مردف مردف مرکب چون داشت و کاشت و داشتم و کاشتم و مردف بقید چون ابر و کبر و ابرم و کبرم -
۳	موصوله	باعتبار بودن حرف تاسیس	قافیه که درو باروی مقید یا مطلق حرف تاسیس بود	چون کار و بار و کارم و بارم
۴	موصوله	باعتبار بودن حرف وصل	قافیه که درو باروی حرف وصل بود یا حرف خروج و فزید و نائز	چون دارم و یارم و داریم و یاریم و داشتم و داشتمش و داشتمش و کاشتمش و کاشتمش

ردیف	معنی	وجه تشبیه	تقریب	مثال
۱	مترادف	با اعتبار دو بیت این دو ساکن	قافیه که در دو حرکت ساکن با فصل در آخر آیند	چنانچه درین بیت ملاحظه می‌شود بگلگشت مهتاب بیرون خرام که لبر نر شده را باز جام خرام و جام مترادف است -
۲	متواتر	بنحی گرفتن دو کلمه یک متحرک را از پس یک متحرک	قافیه که در دو یک حرف متحرک در میان دو ساکن واقع شود	لاحدسه بر دم دل من است بریت بایل و هرگز نشده مهر تو از دل زایل و خورشید رخ تو خوبروی حالا که شده غبار خطت حائل -
۳	متدارک	با اعتبار دریافتن دو متحرک دو ساکن	قافیه که در دو متحرک ساکن می‌آید دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت ملاحظه می‌شود این نه محال است که شد با ورت عقل و خرد کو که نشد با ورت -
۴	متراکب	با اعتبار سوار شدن با یکدیگر بر متحرک بر دو ساکن	قافیه که در دو سه متحرک می‌آید دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت حکیم سنائی زور او بت شکن ز ریز زایل دست او تیغ زن بر اوج زحل -
۵	متکافئ	تفاوت در لغت معنی انبوی است اعتبار اجتماع چهار متحرک با یکدیگر	قافیه که در دو چهار متحرک میان دو ساکن می‌آید	چون شکمنش و چون گلشنش این قافیه در اشعار عجم نیامده مخصوص بزبان تازیست -

فصل چهارم در عبودیت قانیه و آن ده است اقوا و علو و تقدس و انکسار و شهاد و الحیا و تحریف و تضرع و معشای بقین
تصرف و تقسیم هر یک در وجه تسمیه است مانند ازین جهت اول معنی و اولیای است.

توضیح	اینها	بطلان	نکته	تشریح و تفصیل	حکم و ضمیمه
۱	اقوا	اختلاف حرکت توجیه	مضد	بعضی اختلاف حرکت قبل و بعد از اصل و در وقت نزاید که آنرا خرد گویند مثل اختلاف حرکت سوره و عبودیت و حرکت و در وقت درین بیت سه عاقبت بگزیدیم پنج نوع است در خارج آورده و آن در خدمت را با و اختلاف حرکت قابل بر روی کن که آنرا توجیه گویند مثل اختلاف حرکت بر و سحر	این اختلاف در این نیست گر بعضی جا آمده پنج نوع است دو درین بیت سه سوره و بعضی در شاعر که اول و سوره چون نظم الملکات غزالی در مورد سوره

۲	عقل	فصل فی معرفت روی و حرکت وسکون یعنی جا تحرک یا جای مکان	دلفت یعنی درست بلند کردن غیر درست است بسیارهای اختلاف در صورت فکر و بارین نامیده شد	چنانچه حافظ در فرمایشه صلاح کار کی و حسن انجام تسلط و تدارک است که با بانی خراب است و بانی بجای متحرک نظامی نواید شده است و در دل شده رنگها نشان و از انش گری کرد و سبب نشان و گفتا باضافت کم است و را و سبب سبب است	این عجب فارسی می آید مخصوصا با شعار عربی چنانچه صاحب متعلق بیان نموده	این اختلاف در شواخ و عربیه اگر محفل و زبان است عیب است ورنه از عیب فارسی است	متقدمین جائز و مستقیم
۳	تعدی	اختلاف حرف وصل و حرکت وسکون	دلفت یعنی از حد و گشت بسیار زیاد می افتد باین اتم و سبب و کم و بیش	مثال قریب به هر چیزی که در سه کلمات پسندید بجز هر از غر و مادی و بعد از آخر چون ضرب و جز و اختلافات فی زبان و غیره مثل اختلاف فی وفای و بیعت نظامی که بدینا گرفتار است بلکه با بانی و گویند حال که	اختلاف عیب بعد از خروج اصلا رو نیست باقی را مستقیم جائز و اشتباه است		
۴	اکفا	اختلاف حرف می بحرف قریب الی بحرف بعد از آخر یا بحرف زبان و دیگر	اکفا و دلفت برگردیدن از مقصود است و بعد ازین معنی است				

۵	انواع	اختلاف حروف و مطلقا	سند و نسبت بعضی حروف و برینها فی عقل و بعضی اختلاف برینها فی حرف	بینی اختلاف حروف قید را نیز سنند و گویند و بقدر الخروج چنان معیوب میگردد نسبت نزد بعضی حروف شباخی حرکتی غیر مثل هم اول سنند مثلاً اختلافی اصلی درین است اسنادی که فی بعضی برینها اگر از راهی دوری نمی باشد و اختلاف و فزاید نیست تفاوت در است و بفرموده تأیید و طبیعتاً و زنده و و چون چنانچه فقط خواطرا مبدل بجای آورده ملاطفتی گویند فرز را از استقامت شش خوا پوزند و درست بجزوی نخوا اگر اشارت به تبدیل شده باشد بکلیت بکلیت خوا کرد و چنانچه علا و الدلیل و سوسو گفته شد بر و از هر قسمی که از هر سرمه را که آن است که کمالی و غلطی که در هر دو نیست که هر	اختلاف	مطلقا	سند و نسبت بعضی حروف و برینها فی عقل و بعضی اختلاف برینها فی حرف	بینی اختلاف حروف قید را نیز سنند و گویند و بقدر الخروج چنان معیوب میگردد نسبت نزد بعضی حروف شباخی حرکتی غیر مثل هم اول سنند مثلاً اختلافی اصلی درین است اسنادی که فی بعضی برینها اگر از راهی دوری نمی باشد و اختلاف و فزاید نیست تفاوت در است و بفرموده تأیید و طبیعتاً و زنده و و چون چنانچه فقط خواطرا مبدل بجای آورده ملاطفتی گویند فرز را از استقامت شش خوا پوزند و درست بجزوی نخوا اگر اشارت به تبدیل شده باشد بکلیت بکلیت خوا کرد و چنانچه علا و الدلیل و سوسو گفته شد بر و از هر قسمی که از هر سرمه را که آن است که کمالی و غلطی که در هر دو نیست که هر	۶	تخفیف	گردانیدن تبدیل کردن خوبتر است و هر قدر برای تأخیر ملا اشارت زبان	تخفیف و بعضی اظهار در نشان گذارند	بعضی آورده اند چنانچه در نشان گذارند	اختلاف جائز است و در فاعلی جائز و است مانند اگر وقت اختلاف حرکت خلیل می باشد و اصل حرکت و حقیقتی مانند برای با اشارتی فانیست
---	-------	------------------------	--	--	--------	-------	--	--	---	-------	--	--------------------------------------	---	---

۷	ایطلا	تکرا رکمه در قوافی بیک معنی -	ایطلا و لفظ بعضی قدم بزم نستق در بیجا با نایکه یکت فایده بجای دیگر تکرا آتد ه باین اسم موسوم کردند -	بنفای سیب را یکایک نگرینید و ایطلا بر دو قسم است یکی ایطلا بجای که در تکرا قافیه هر شش شعر غلط که بعضی حکم است چون غلط کنند و در و منند و لفظ تکرا است مگر و افسوس کن و مثل لفظ چون جمع در یک آواز و دوستان مثل ی و ذون نسبت در یون درین و کلین و سترین و مثل ی و جمع و کلها و با جمعا مثل و ال خالص و کر کشد و بر و ال و موزون فاعل خشتان و آینه مثل این نظر کر کشد با شمع نور در ذرات و در ا و قافیه و ذون جمع و با و جمع و ذون بیت لیکن ایطلا قافیه و ذون جمع و با و جمع و ذون بیت	زندان کار خویش را سیو ثلث سیب بیل لبسوا شایع کردن نمود -	ایطلا بجای در یک بیت جائز نیست مگر فایده چند ابیات در قصیده و و غزل می آید و ایطلا نهی در قافیه جایز نیست
---	-------	----------------------------------	--	--	---	---

و احكام غير فريده
و ايت تواران
در تواني مزودي
بشده

محول گرديد و لفظ
قابل فريب
و موعه عمل
يا تحليل

با اعتبار انكه عمل تحليلي
با كرميه و موعه و موعه

توضيح اين است در اشعار قليل خيايچه شيعه اندي گفتم
فاز شدم كه از گزشتن خفا تو تدره بوزا بهر خيانت خفا تو تدره
بعد خيانت خفا تو گويد سه بنا بر قافيه و ايك الف زياده كنيم
بشده طاعت خيانت خفا تو تدره اولي منزه سوال كردم از ان نو رويد
اين بار بگو كه اسے بذات ملوك و در كائنات اقرار شود
ابن برودت هم است بگو اكنه در لفظ العمل تركيب بمنزله ايك كلمه
منوره و صلاحيت قافيه بهر سازند اين تحويل عمل تركيب است
چنانچه شيخ سعدى هم فرمايد سه تو هم جنگ در باشن همچو كنند
خاست بگو با كنيز در هر بافي خطاست بخواست بگو در اصل
مركب شده قافيه تحويل گرديد و هم اكنه يك لفظ قابل تحليل
شده لفظت كاس قافيه و لفظت كاس در ديفت كاس

ابن في لغته اگر چه صحت است
ليكن بجا شمع كيهت كيهت كيهت
حيثه از پشت داده

	شود و این معمول عمل تحلیل است چنانچه حافظه فراموش است و از یاد و تشابه میفرماید و ساقی با معرفت خانه بهر کشی میفرماید و گوئی با توبه کردی عشق با نه بهوز	۱۰ متوقف در آن سخن با اعتبار از یکدیگر قافیه فایده بر مالوب خود تفهیم هر دو را میگوید
حایز است سخن دست	اصل این بود که سخن قافیه با خبر صریح تمام شدی حیوان من دیگر بوقوت گردید از اصل باز گردید و در اهل ضعیف شد تا شش از این خبر و در ملوئی هم رباعی در حسن تر کسی نماند آلا به خوشتر شید که از صبیح بر آن آید تا به خدمت کند و پای تو بسد اما با ناکی تلخیص است و کوتا بوسد یا به	
مفصل شرح در بیان سرودن و حجاب و در لغت معنی پس سوار نشینند و در اصطلاح ردیف عبارت است از یک کلمه مستقل یا چند کلمات که در و آخر مصراع و ابیات بعد از قافیه آید و اختلافتش با نیست نزد نصیر الدین طوسی و نحو اراغظ آن معتبر است نه تکرار معنی و استعجال لفظ نیز نه در او اشتراط نیست و نزد جمهور ردیف کلمه متعلق مکرر است که یک معنی آید و جایز است که		

تمام مصرع مشتمل بر قافیه در ردیف باشد چنانچه مولوی جامی هم فرماید
 من در غمم بجز دل بیدار تو خوش نیستم در غمم بجز دل بیدار تو
 خوش نیستم تا که چشمم سرشک صرست ریزد و آن در غم بجز دل بیدار تو خوش
 بعینه جار دین زاید هم آید که بمعنی بیت تعلق ندارد پس ردیف سه
 قسم شد متحد اللفظ و المعنی و متحد اللفظ مختلف المعنی و متحد اللفظ
 بے معنی چنانچه مثال هر قسم ازین نقشه ظاهر است -

قسم ردیف	مثال	کیفیت
ردیف متحد اللفظ و المعنی	ظهوری گوید سه خراب باد و سرخوش کرده مارا و بیوشن باش که بیوشن کرده مارا	لفظ کرده مارا در هر دو سعه ردیف است
ردیف متحد اللفظ و مختلف المعنی	حافظ علی الرحمن فرماید ز چشمم بد رخ خوب ترا خدا حافظ تو که کرد جمله کنوی بجای ما حافظ	لفظ حافظ هر دو جار دین مختلف المعنی است
ردیف متحد اللفظ بے معنی یعنی زاید	حافظی گوید سه میخ زری از پی بهار تو معلقه در عرصه مصطفی را و انوری گوید سه هر آن مثال که تو تیغ تو بر آن بود و زمانه طغیان خبر برائے خوارا	لفظ را هر دو جار دین زاید است

و اختلاف ردیف در اشعار جایز نیست مگر وقتی که اشاره بان کرده شود چنانچه
 کمال اسمعیل اصفهانی گفت سه سیده دم کنیم بهار می آید و نگاه کردم و

دیدم که یارمی آمد و بعد چند ابیات گفته سه زبیر فال زماضی شدستم قبل
 که برانام چنین خوش گواری آید یارهی رسیده بجای که پیش خاطر تو
 همه نهان سپهر آشکار می آید و ز رویت از فحومات شعراے عجم است و
 شعراے عرب هم بتبایع شان اختیار نموده اند و حاجب یک کلمه یا
 که ستفل حقیقه یا حکما پیش از قافیه اصلی پایان دو قافیه غلط و خافض اتفاقا مکرر واقع
 شود و آخر قسمی از رویت است چنانکه صاحب حدائق البلاغت گفته
 و حاجب که بیان دو قافیه آید احسن بود و در فصاحت مردف محسوب و
 شعرے را که دران رویت باشد مردف گویند و آنچه دران حاجب
 آید محجوب نامند و شعرے را که دو قافیه داشته باشد و انفاقتین گویند
 چنانچه سنائی گوید سه عقل و فرمان کشید فی شد و عشق و ایمان چشیدنی
 باشد و امثال اقام مذکور و حاجب ازین جدول ظاهر است -

نام قسم	مثال	کیفیت
حاجب ستفل حقیقه از پیش قافیه اصلی	نظامی رح فرماید سه پیر فلک حرقه بخوابد درید و مهر و گل رشته بخوابد برید و	لفظ بخوابد حاجب

نام ششم	مثال	کیفیت
حاجب قفل تفت	میر مغزی گوید رباعی اسے شاه زمین بر آسمان واکر	لفظ داری بیان
در میان دو قافیه	تخت یسست است عدد تا تو کمانداری سخت	قافیتین حاجب است
لفظ و معنی	جمله سبک گویند واری ری پیری تو بد بر و جود واری	
حاجب قفل تفت	عطار الله گوید سه زده عشق تو آتشم در جان	لفظ در که حاجب است
	سویچم بوصل کن در مان	در مصرع ثانی مستقل
		حکایت نه تحقیق حکما
		یظهر عند القائل
حاجب قفل تحقیق	رشید الدین و طوطا گوید رباعی افتاد مرا	لفظ تو حاجب است
در میان دو قافیه	بادل کار تو کارم افکند در دل گلزار تو نارم	بیان دو قافیه مکر لفظاً
مکر لفظاً	من مانده خجل به پیش گلزار تو زارم با نیمه در چشم خونخوار تو غارم	

فصل ششم در ضروریات شعریه

بدانکه ضروریات و تصرفات مجوزہ شعرا وہ است در وقت نوشتن
 قویہ چنانچہ علامہ زرخشدری بقید نظم آورده گفته ہے ضروریات
 الشعر عشرة عدة جملتها: وصل و قطع و تخفیف و تشدید و
 قصر و تمدد و اسکان و تحرک و منع صرن و صرف و ششم اعتدال و تعریف

و مثال ہر یک ازین جدول ہویدا است -

تعداد	نام و درجہ	تعاریف	تشبیل
۱	اصل	حرفی و لفظی	مثال الفجور بنی ابی مرین بیت اسدی سے بدو گفت اندر زیادہ کردن ابی کام تو بدو پیویم بخویم بجز نام تو بدو و ہر و ابر فردوسی گوید منہ آن شعر سہ ابر بار و جنگ جوئے سوار و مثال با معجده چون گفت مخویشدن و گفت و تائے فوقانی چون فرارش و فراشت و بالاش و و آن چند ہر بانت قدسی گوید سہ ز بالاش کرد پانچ و فراشت و نہاد است الفیہا از مردی بر دیدہ انگشت و شین منقوہ چون آب و شہر حافلہ سودہ و ہا م فرماید سہ با فرسیم و توانی و دل غمخور ما بدو سخت بد تا بکجا فوقانی و یائے میر و آتش خور ما بدو میم چون میم را ہشتم و بیت خاقانی سہ تحتانی و شین نے بر سر ہشتم مغیلان بدو نے گرد و رش سیاہ بلیان بدو منقوہ میم و او چون رستم در وستم خاقانی گوید سہ زادہ سیرغ و داؤ کیست خرید رستم بدو قاتل ضحاک کیست خرید آستین بدو یائے تحتانی چون اندک و اندکے و دیگر و دیگرے و پا و پاسے و غیر ہا شاعرے گفتے سہ من ز جناب دور تر

شمار	نام حرف	تفصیل	تثنی
			یار قریب دیگر سے تو سچ بخت من و گنج غیب دیگر سے تو
۲	قطع	حرفی از حرکت اصلی لفظ ساقط کردن	چون حذف با از کبوتر که بعدش کوثر ماند و ساقط یا ستمگانی از سقیم که بعدش سقم ماند غافانی گوید سه انگاه چون کبوتر و کوثر و دربان و رقیب بهر در دو رافعی گوید سه کدام جان که گشت از پیر زمانه و شرم یو کدام دل که نشد در غم فراق تم
۳	تخفیف	حرف شد در مخفف گردانید	چون نور بشد یون را تو ز تخفیف مستقل کنند جائیکه شاعرے آورد سه آزان گرد و بھائی بر بن که در دو رخ و مقام شان بقیامت بود چنان به توز و مثل غم و هم وصف و دف و غیر با از الفاظ عربیه شده که در فارسی تخفیف مستقل اند
۴	تشدید	حرف مخففا شد گردانید	چون لفظ به دو پت تشدید اول چنانچه سعدی رح شد گردانید فرموده ع بنزد قمر نرم را تیغ تیز و ثنائی چنانکه

شمار	نام و اثر	تفسیر	متشکیل
			نظامی رم فرماید مصرع اگر پاس و گر پرمور -
۵	تحدید مقصود راجع بود	چو استر بالف محدود ده که اصل استر بقصر الف بود	کرد ایندن سعدی فرماید سه شنیدم که فرماندهی داد و گریز قبا داشته هر دور و استر بود
۶	تفسیر محدود و انقصو	چون از آغشیج بد همزه آغشیج بقصر آن و همچنین	آاده و آلان بد از آاده و آلان تفسیر استاد
	کرد ایندن	و آسیتی گوید سه ز شش چات و چا خوشجان	توئی مقصود نظامی رم فرماید سه الانی ز پس
		ایو سه بر جناح هر انداختن کرد بر	خود مباح -
۷	تحریک ساکن یا متحرک	چون شین آمدش و میم پرم و تانی بارت	که ساکن بودند درین ابیات فردوسی متحرک
	نمودن	واقع شدند بفرمود تا بهین آمدش پیش بود	همچنین گفت با اوز انداز میس بود پرم آن دلیر

شمار	نام فقره	تعریف	تثبیل
			گران مایه گرد و زنگ اندران انجم خاک خورد و سطر است باروت چون ران شیر پروبال چون آرد ماسه و لیر و متاخرین حروف مذکور را متحرک نیک سازند مگر وقتی که بعد حرف علت واقع شوند.
۸	اسکان	متحرک اسکان کردن	چون را متحرک ارفی و عین متحرک معصفر رانظامی هم ساکن ساخته برائے صحت وزن ورین و بیت ه موسی ازان جام نپی وید دست و شیشه بکه پای ارفی شکست و گشت جهان از نفس تنگ تر و دانه سپیش معصفری رنگ تر و
۹	حرف غیر منصرف	یعنی غیر منصرف بضرورت شعری منصرف نمودن	همچو اعطاء مصائب به نوین ورین شعر صبت علی مصائب لواها و صبت علی صن لیاالی - این ضرورت مخصوص با شعراست

شمار	نام ضرورت	تعریف	تمشیل
۱۰	منع صرف	یعنی صرف	چون لفظ لیستہ بغیر تو زین و زین شعر
	صرف	غیر صرف	ولیدہ اقبلت فی القصر سگری یو
			ولکن زین الکمر الوقار یو این ضرورت
			نیز مخصوص باشعار عرب است -

خاتم در بیان اقسام شعر
 بدانکه اقسام شعروه است قصیده غزل مثنوی رباعی و
 ترانه فرد قطع ترجیع تشبیه مستزاد مسقط چنانچه تعریف و
 تشریح و تقسیم هر یک ازین جدول ظاہر و موید است -

تکمیل	توضیح و تفسیر	مشیل
قصیده	قصیده در لغت بمعنی شعر مطهر است و بعضی از قصید بعضی بقله	چنانچه بر فی در لغت بمعنی غیره اصلی المصطلح و سلم گفته قصیده
گویند باعتبار اینکه در فصاحت و بلاغت شعر طبع کلام است		آدم شسته بخواب شب آن یاران
یا قصه و شاعر است باین شعر مدح شد در اصطلاح		بروش هم نزار و شب هر گداز
ایات گویند که سعدی و لوزن و طایفه باشند بیت اقوال		و چه شب سر آهوی این افق
آنها صریح باشند یعنی هر دو در هر دو قافیه باشند خواه در مدح باشد		خواب نه آینه صورتی و نه ناز
یا مدح یا در مدح و فصاحت و کمال و غیره و کمتر از این در بیت باشد		در پس بر ده نظرت فلک است با
و زیاده از چهار بیت و نیز در بعضی کلمات بیانات قصیده و است		که بر وجه و این و را نقد است با
		سودمند قدر شمع چه صبح و بیا

نام ششم	توضیح و تشریح	تمشیل	
	و اکثر آن یک صد و هشتاد و قصیده از غزل المبح و الفصحیه باقی قصیده را سبزه مطلع گویند و بیت ثانی را زبید مطلع و بیت آخر را قطع و غایت که زیاده بیاورد که دو یا چند مطلع داشته باشد و همچنین قصیده را زو المطلقین و زو المطلاع خوانند ازین قسم قصاید در دیوان بدریچه جاریست و قصیده را باعتبار آخر حروف با نحو و قافیه منسوب ساخته اند مثلاً اگر آخر ابیات حرف لام یا می گویند و اگر یک	گفتند این غرض که در سبزه مطلع که سبزه مطلع منقطع است و قافیه اول و آخری یکی و نیز در سبزه مطلع که سبزه مطلع گریه آلود و قافیه دوم و گریه آلود و قافیه از بدین معنی که گفتند که اول و آخر یکی این سخن در شرح و در شرح و در شرح	و اکثر آن یک صد و هشتاد و قصیده از غزل المبح و الفصحیه باقی قصیده را سبزه مطلع گویند و بیت ثانی را زبید مطلع و بیت آخر را قطع و غایت که زیاده بیاورد که دو یا چند مطلع داشته باشد و همچنین قصیده را زو المطلقین و زو المطلاع خوانند ازین قسم قصاید در دیوان بدریچه جاریست و قصیده را باعتبار آخر حروف با نحو و قافیه منسوب ساخته اند مثلاً اگر آخر ابیات حرف لام یا می گویند و اگر یک

تمت

توضیح و تشریح

تمام

گنیم اکنون ده جاز که شش و طراز که بود و لغو برقی تفضیلش که گز کرد دل محمد و بر روی و سر و از زلفا یا دست شیر فلک از نقش شش و طراز همنان طفر از راه غر اگر در و باز از کلاشیک که پذیرفته غبار از نیکان سریه شش و طراز بر روی یک پاک ساز گفت برهات یقین شد که نه محو کلام	نیجا با ندم بود بدستش استحق دشمن شش و طراز که نین اقامت طلبین آنگاه که انحرافش بر و داند زده خاک آنگاه که زرش بر افلاک جهان گذرد آنگاه چون در کف تیرهای یونان افکار آنگاه که یونان را که گزید و نشان فرع گوید که شش و طراز است آنگاه که نشان کف است مدعی عقل	بیمید خوانند و علی بن الفیاض بعد تمهید بود شرح شروع فائید تمهید گویند و اگر آغاز بود بر و از مد خطایه خوانند زیر مطلع تفهید و اگر وصف سبزه و بهار شکر باغ بهار خوانند چنانچه این مطلع است از بهار آمد که انشا بود صورتی با این در چون وصال تمام نیز در خبر غزل و اگر شش و طراز شکایت فلک شرح حال کرد شش و طراز و حاله با مندر چنانچه این مطلع است بهار شش و طراز
--	---	---

تمشیل

تقریب و تشریح

المبتدأ

بمعنی فکرت نبود

ضمیمه دطرز سخن من بچه فهم و بچه درک	مخبر بود فکرم بهم برین بجهت یک و یک پس از
معنی غافل من گاه روش میبارد	چون زنده متعارفات نیست که طبعه زنده
تو خودی نبود در ترقی فکر ت من	که تاز از زیر مدح تو بود چه طالع
اعتبار هدف از نسبت ز در دست ولی	انوری که بود از منتهی هم از شیراز
فکرم زانکه معنی اش معانی	از رقی که در خبر خودان رعب و آید باز
آسمان بآب بروز که جای خواجهی	فقدایان بر کف شایع خبر زده ستان
عرقی این طرز سخن عدد تو نبود لیکن	مدحت شان ز بان تو پیشت کرده است
تا گوی و خبر از آرد و گاه به به شب	بهر اعدادت جملات حکمت اشره ساز

نام	تعریف و تشریح	تمشیل
		پیکر ختم ترا خاک بزر و سر پشیم و دشمن جاه ترا وای کذرو بفرار
قصیده نعتیه دیگر که در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی است و این رساله بذالافت است قصیده		
نام	تعریف و تشریح	تمشیل
		ایک از نامت مزین تر قد و صفا و یکی از پایت مزین سندانض و صفا بحر و صدش اگر باشد داد و هم قلم از درختان جهان گردد و بهیچ شاخها ناطق مستحکم است تا شتر تحریرش کنند و صفی از اوصاف تو هرگز نمی گردد به امر حق کتم خیر بی بیان از وصف تو نیز تا گرد و در انور ضیاء و جزا اولین شویم دهن صد بار از شک و آ تا آداب و نیازت میکنم مدح و ثنا و اونی دین شریعت با حقش ضلال داعی سوسه بدست داعی برتر خدا رحمة للعالمین و وقف علم الیقین واقف تاج و نگین بر هر غنی و بر گدا تاجدار تاجدین تاج خواه جمد شاه ناجی عالمیان از نار و دوزخ دمی ناطی مرکب عزت از شعل کین عیسی هزار مرکب جاو ترا صد با سلیمان قهار خوان من یوسفی با عنوان حسنت بی شک با کلام تو شده موسی با کانت بقلا حسب الیوم از شیر زرق و نقره مثل حله زخمی هم جودت فرق کوه و کاه

نام و شرح	تشریح	تمت
زاجید لب گشته مضطرب چون به پیش خوشه چین خلت هم شد خلیل با صفا فیضیادرس توادرین نشان حکیم قطره نوش عشق تو یقوت پیر یار سا شد ملک در سبک تاج ملک ملک تو دو جهان شد ملک پس از ثریا تا ثری هر بنی از نور تو شد تقبل چون ز خور نور تو از نور حق رویند ان شمس الضحی لیلی ایجاد و کجوتین بر جهان پاک هم ز نیای قضا بر یوسف قدرت فنا محلی سکار این شد صفای حق دلی سلم گشته درت مرشد حکم خدا سر و این هم را قمری خوشنودا تو نوی بلکه خود سر و سحر بی بیلغ دوسرا فیضی زنجور و چرخ شد وجود و چرخ سایه را بر زخم گاه گنجی حرف حاکم است از خوانان به ریزه چین شیب بحر و بر از غل گفت جرمه نوشی مرتا لامع نور به ریت قانع کفر و ضلال رائع اعلام ملت شافع روز جزا همی اعلم اعلم طاهری و باطنی مادر گیتی نژاد و نه چنین ام القری ذات پاکت نظم اسرار کنت کفایت هم وجود و نشاء و صدق اولاد ملک شاید ملک هم باشد مشهور تو شاید بر شادی تو شده جبه گوا خلق نمی چون شل او با بود بر جبه شل تو چون تمع شد سایه ان در شفاء		

نام	تعریف و تشبیح	تشبیل
		از طاعت لکنه ایوان کسری سحر
		سزگون جمده صنم در نار پار لعل
		راحتی قضا را ابروانت شد کمان
		بیگان تیر شریف امیر زین خطا
		شیر گردون نشو و صد پاره دل از
		بر چنین گاه زمین از نعره تو دروغا
		تشنه تر بغیت مرگ ارباب نفاق
		بست پیکان تیرت مرغ موت اشقا
		غرم لاله تر افق و طغش تو امان
		از رکاب تو نشد نصرت جدا لیکم شها
		شاه با ز بهت ایشان بر لامکان
		هم کجا دولت را سایه شد هر دوسر
		از عروج تو شده معراج کمر در جبه
		قرب تو باقی نماند چو وصفت خفا
		شد قمر از خاک پای عیش و هم صریح
		شتری گشته قمر چو عطر در دهر سرا
		از قدم تو خوش گشته در خمین کم
		ورنه جز شها کسی هرگز ندیدی یوزبا
		ز بهر زهره ز تو زهره چو خنجر خمین
		همچنین خلد برین سر سبز از پایست
		خلعت نفیست و گردوزند اگر خلعت
		طلسم کن دون کم از کش بود و نه شها
		کرسی الهامی محبت کرسی مرغ برین
		خوار اگر میشی ملک او افتد پیا
		کله گشت کشیده چو خط تقیفات
		بقر هرگز از اقلیدس نیاید و انا
		شور بلبل بر گشت از رنگ بویست
		از شبیه قامت بر سر و تری جان فدا

تمشیل

از بلندی و اشد عطر از بوی نیست
 خوشی گل از روی سطر این چه خوانم خدا
 سرشمار نیہ از لب گشته رطب
 ہم رطب رشک طب اللسان کل دنیا
 ساجد تر شد ستر تسلیم کن گشته شجر
 از ضمانت شد غزال آمده بعد از چرا
 شد ز طوفان غضب جملہ خلاص از لطف
 کشتی کو بند این نام خدا تو نما خدا
 ابر بر فرقت شده وصف چہ سباید
 ابر چہ این ابر حمت ظل چہ ظل خدا
 چون ہی گریہ کنایہ در فرقت شاخ
 منبتہ و محبت گویان چو ارباب نبی
 در گفت گفته طعام ہم حصاة خیر یا
 با قضا با بلاغت حمد و تسبیح خدا
 بحر عرفان از توئی خواص کیا در بید
 نیز مضمار حقیقت را تو سباقی شہا
 کو چہ بلطریق از لطیف شاه راه
 کس بل این را نگشتے گر نگشتے رہ نما
 شارع عام شریعت پاک از خار فلا
 کردی روشن نمود ممشیل نور پری
 سدرہ و طوبی ز توشہ نخل طیب نور زار
 بیت معور از وجود طیبہ قطاب نبی
 در حصان ہم بلاغت گوئی برک از جہ
 زین شدہ حیا و ایل طفل مکتب مرترا
 قبلہ قبلہ پرستان کعبہ اہل حقین
 مقتداے اہل عرفان پیشوا انبیا
 پر شدہ از صوف تو لوت و نخل و زبور
 قد کفی بہن مصحف الفتح و البین والضحی

بسم الله الرحمن الرحيم	بسم الله الرحمن الرحيم	تفسیر
		است خیران هم هم آن نوشت خیران انفصل الخلود منی نگشته انجین شد خرد نام پاکت گشته نمودت مقام جنگ سب الا اله بختک بعض الا اله اک گشت نبیا عین کان آدم ذرائی سن از فری جنبا لا امک قد بلغت فی العلوم کلبا من غایت قد جری الماد النیر من بدک معجزا خداک بدر الدجی فی دل عین من نور صل یاب علیه وایما خسر صلوة نم یارب علی صعب الحبيب و آله بلغنی منی سلاما رفته فیها الرسول لبتی سرت مک الیها فی الحیة مرة تم بالیت موت بعده فی طبیة صحبک انبار هم خیر الرسل انت کما نتم شد بر تو نفیست چون خدای بر خدا در قیامت بر اثر باشد بس از حمد و ا سن احکام سید امن من نار قد نجی مخاطبا با لاه و الطین بن شریک کذا انعم من نعمایک من بعدی اخوانی کما ما ارتقا غیرک انس و جن کذا قد سقا سقیا اذا هم کانوا عطش فی الغرا و من شمس النعمی اذ لیس عین فی السمار ثم سلم کائنات ما کان نور و النعیا الذین هم هداة کما النجوم فی الدجاء فی البصباح و المسار و البارج الصبا استجب ب دعا حرمته <u>للصغیر</u> لیس لی بعدنی الا ارضیا یوم التقضا

بیماری
بیماری
بیماری

تمشیل

من کجا در وصف تو هم تو کجا این شنا	نیتیم وصف تو هم در ششم منفصل
چونکه شایان میتوانیم گداختن را	گر قبول اندر هی جا و زبانی در شرف
بچو تو شاهی کجا در بچو من سکین کجا	برو تو من نفقت عرضی کنم در حرمت
تو کجا در شایان شایان بگردانم مرا	حقن خدا خلق تو شیرین خلق از وصف تو
نقطه از شیطان نفوس تو بر زاری نمی آید	از فضل عا ربارت از تو خواهم چا چیز
نیز بخواهم شایان از حرمت آل عبا	ز بارت دارم شفقت و دودار من
شریت نیست اگر تو شایان از تو یابم شنا	کرده صفای گنا هم تلخ کام و تلخ نغم
خود تو ز کسینم رشک مسیحی است	ملت ما از تو می آید طبیب نبض دانا
بچنین بر من جانم شده آن کیمیا	فی دوا می در و مندر خاک گیت مال
سهل گردان هم طریق آن دار الشفا	سازی سا بان می از پا زار طفت
بر درت گاهی کنم در روز شب شور و عا	تا بپوشم پستانیت گاه دیوار و درت
چشمها از خون دل گاهی دان از چشمها	که کشم در چشمها از خاک کویت سر نه
که بپوشم بوی رشک شک گیسوی ترا	که بپوشم سر بر از سر بسوی قبر تو
که کنم تقنین اشجار دیارت با مصفا	که کنم تقیین دیوار مزارت بار بار

نام بیمار	تاریخ	تشخیص
		که قیامت بجوایم بهر شوق قیامت که قیامت میکنم بر پا نصد آه سو بجا که شوم سرست از عطر وزارت نوزاد که شام جان معطر از گل غمی ترا که کنم تصویر جان گاه وزارت را برار که کنم تعلیق دل بس مهره مهر شمس که طواف کعبه گاه تو چون ماه و خور هم بگردش گردان گردون بر صبح و در و مر و اید اسکندر بر دشت گاهی شمار نقد جان دل بعد عجز نیازی که خدا که نه سجده شوم از نورش شمس پیش در با از نور او هر کاشیده شمس الضحی که کنم صد سجده با از عجز اندر مسجدت شکر این نعمت بجا آرم بدرگاه خدا گر شوم در خواب باز دیدار تو بیدار بخت بر چنین خوابی کنم صد جان خدا بخاندن میخ رو هم گر شود بهر نخل سبانت مقیم بر تنم شک بر و فرودش اعلی ساهبا و بنگیرد استگیری کنی بن و قنیکه من گشته ام مملوک از نفس شریر بر دعا عده الوثقی ندارم جز امید رحمت در چنین جنیکه افتادم بعترت شری کید شیطانم نمود است و پایسته برور روز قیامت را بخواهم بهم تا شوم از وی رحمت عالمینا بر جمیع رسم کن سوی خود را بخواهم بهم تا شوم از وی آرزویم و اکبر بر سلطان قبول درده و مرا جایی برای مرغضی

متنیں

گوشت را مان آرد ماند و تر کوه
 شک سبک گام را پاشی نهم
 نگار از او آن سول که چه ندارد کند
 ناله شکیر را تا رسیدن هم
 سیر شاهش چمن درین بر عشق
 فاخته عقل را بال پریدن هم
 قد به پیشیز را که شکست است
 محض ناموس ازین بدین هم
 آنکه نر یکد جفت که در دست
 گر بن هر موی را گوش شنیدن هم
 چشم تشنه بهر خیزدین بزم
 رام نشد و شیل بریدن هم
 فصل دل در هم پایدگان کند
 بجای امید را صبر بچیدن هم
 بنیت ظهوری بجد و امن گرفت
 بازوی اقبال را زور کشیدن هم
 غزل شیخ سعدی که بصفت غریبیکه تعبیر الفاظ سحر و
 متعلقات تهجی است گفته برائی تفریح خاطر ناظرین منقش میگردد
 ای بیالاجون صنوبر و چمن
 زلف داری همچو غنچه لب چو تن و کمر
 آفتاب ششانی ما بنای بران
 قبله آزادگانی اینهم ما رو رخ
 در میان رخ اندر کشید خوط
 دوشم هم مستند من گرفته توت
 تیغ بخت نگارین مرا در عشق تو
 وار روی در دم تو دارم میسالت

نامم

تعریف و تشریح

تمشیل

غزل

آن تیر آینه تیار باشد هم
تم و می بیشین شسته باشد
ای نگار اگر تو مارا یک شبی جان
نقل خواهم ز بیا و قس و ده
شاعران بسیار گفته شعر
کس گفته شعر چو من و عودی

و گیر غزل مولف که همین صفت گفته

کاشکی آید اگر آن سروق ز دور
جان من میکنم چون قلم و بوی
که چو بیل و حوان بر گشتن روشنم
که چو پروانه فابریسم آن لوح
که سپندال سوزم زهرم چو نیم خم
که بنشینم از خاک پایش س و دور
که طواف کنی روشن کنم چو نور
که بنشینم بی دهم از زنگش م و ده
که بلال عید بر آورم منقح بر
که گل چشم ز روشن که رطل و آب
که بشویم گرد دل ز آب آن چه
و اعوجاج آن شویم که ز تیرم و می
که به تنی تیر در جیب آن کینه
قصری باشد پسر از چون ب و ن
تا سحر گذریم ز مرا می و ست
و میخویم با شمع از دهنش م و می
نقل گردانم ز قند آینه ز رخ
ل ق و م دازد و دوس و ده
تبت عشقی ندانم خبر فیض عیار
ناله و فغانی از طفل خیر و کار

نام	توضیح	تمشیل
		چون بخانم غزل سره رقصه گفت خوبستی در آبی می جوشی غزل بگرموف صنعت عجیب بر الفاظ با دعا و جنتا بجد که بی نظیر گفته برای انبساط طبع اهل طبع منع طبع می شود غزل دوشش هم شصت و پنج نقل ده جانار چهل دوه دارم کن قی مکن از روی هم چنین شکست بوی دروی طرف بر کنارش چل و دو ششم ز دست ما هر چهل و پنج و نعل هم چهل و پنج بر سما از لافش هم بر شو بولی در چار سو چاروی و دو و دو و دو و دو و دو سی و دو و دوی و دو و دو و دو و دو هر نو و چار و دو و دو و دو و دو و دو ده و چارم هم بگردن ششم و دو و دو چار و دو و دو و دو و دو و دو و دو زود آ از چار و دو و دو و دو و دو و دو شعر ای پنجاه و شصت و دو و دو و دو کس نیست چنانچه در می می پر ز منو
مثنوی	و نیت مثنوی کرده شده و دو و دو ایا یک متفق الون باشند و دو و دو پیریت متفق الون باشند این را دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو	گل ز روضه حایده و دنیا الهی غنچه را می بد بکشا ورین گل عطر پرور کن دغم نخندان از لب آن غنچه غم به نعمت بای خوشیم کن شناسا ورین محبت سرائی بی موا زبانم راستاش پیشه گردان ضمیمه را سپاس اندیشه گردان

تشریف و تشریح	مهم
رباعی که هر چهار مصرعش مقفی باشد رباعی با ما چو خاری بحر نیلایم با جماله باری بیما چو دشتی از بخت نیست این بگیستی درنی چنین است کمان نیرنی رباعی که سه مصرع آن مقفی باشند ای آمده میتو بنگار گل بیلن کند گنگ زنگ افرو گل در چشم تو ناز همچو کیف است در روی تو شرم همچو رنگ است فردیکه که از دو مصرعش اطلاق قافیه نتوان کرد فرد	سبب اینکه چهار مصرعه دارد رباعی گویند و دویتی و ترانه نیز گویند و در اصطلاح دویتی را گویند که تنفیق الوزن القوافی باشد اگر مصرعه سخن قافیه نداشته باشد هم جائز است و اگر داشته باشد مستحسن اوزان رباعی است چهار چنانچه گذشت و بعضی تا هزار گویند ۱۲
هر که زردید سز زرد و رتر از وی چنین دوست است و فردیکه هر دو مصرعش مقفی باشد نیست فرد با پدری رو اگر بخانه باشد کسی میل بیرون نکند دیوانه باشد کسی	فرد و در لغت بمعنی تنهاست و در اصطلاح یک بیت تنها را گویند خواه هر دو مصرعه آن مقفی باشد یا اطلاق قافیه بر یکی از آن یا نتوان کرد ۱۷

تعارف و تشبیح	تمثیل
قطعه در اوست باره از بختی و اصطلاح آید چنانکه می دان	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفت قطعه
و القاشند و مطلع ندارد گویند دور کرد و مطلع از غزل اقصیده قطعه کرده شده اشعار کثیر از و شبها زیاده را چنانکه می دان	و در نظم گویند که غریبان کاف بر سرالین یکت بر قفا ده وایت شد کجا سخن گمان کنت ازین از مقام دار دنیا چیت رود دیدم آنجا بصره ادا شوده ریدم در میان بخود می میدا این هم تاج تخت رود و بول و جا و ملک خودینم و حیرت افسون و مظهر خوردن پوشیدن و خشنودن چون چار
گفته میشود	قطعه کثیر الاشعار چنانچه مولف در تعبیه اسم علی رضا خان قاضی سلمه گفته
ترجیع بند و اصطلاح رجوع کردن	بر زمین تاج بس نام شود تحفینس هم پیش تر ویت بر شمی هم کند چو قلبش حاصلش نامی در شود شهوا
ترجیع بند و اصطلاح رجوع کردن	ترجیع بند چنانچه حافظ طرح فرماید ترجیع بند از ایات و اشعار غزل و غنی ای راحت جان کجائی جانم بلب از غم جدا کنی

م
ب
ن
ف

مقدم	تعریف و تشریح	مشیل
و بند شعر را گویند که بعد غزل	دارم نفسی بسینه موم	آن هم نفسی ست گریانی
واقع شود و هر دو مصرعه	از گردش جام چشم مست	عقا برمانه پارسائی
آن متقی باشد اگر فقط یک	از زلف تو چون دلم بر آید	در دام تو قید خود رمانی
شعر بند مکرر آرد تر جعید	گردست دهد بکیمبار	شاهی است بکونی تو کدائی
گویند و اگر بعد هر غزل شعر	از غمره کشی لب بی جان	ای بت بخدا مگر مدائی
علیه آرد تر کشید بماند	آینه بکف مدام داری	شاید که بخویش بتلانی
از حور و پری کی ندارد	این باز و او دلربائی	
پیوسته اگر بخاطر غیر	زین گونه بمن شرم نامی	
دست من چاک گریان	بای سن و دامن بیابان	
از ناز تو ناز و لبری را	در خشم تو خشم ساحری را	
سبقت ز سایه زلف	اسب زده کند پری را	
آهوی فسون گریه نمود	گو ساله پست سامری را	
بخوام چنان باز تا سرو	سر بکشد برابری را	
نار ز ترا ندید سبیل	دعوی نگذاشت همسری را	

۱
 حل معما اگر از غزل
 به زمین خج نام مستوح
 به ستم مال ضمنت
 خجین تر از غزل
 می شود باین جور که
 علی حشر به ستم خج
 آن هم علی و بن مراد
 از دست و پویان
 بنام است معقول
 جان و حقش
 اسم محمد
 نامی آن
 ۱۲

نام قسم	تعریف و تشریح	مثیل
تسبیح بند		در صلف و طعنه و جمل و کلام و در دام کشتی تو مشغول می را تا فتنه ز کس تو ادید شد بر هواست مگری را
تسبیح بند		بر جو و جفا مناز تا من خوشترم نه داور سی را کیمیت اگر ز دست دای سر رشته بنده پرویی را
		دست من و چاک در گریبان پایی من و دامن بیابان
		مثال ترکیب بند حافظ رحم فرماید ترکیب بند
		شاهی که پناه ملک و دین است در خور و نه را از فرین است
		نوباوه خاندان ملک است گلده بستان بین است
		هم نسل شهنشاه زمان است هم نقد طلیف زمین است
		آمار و دلائل سعادت تا بنس چو لور از جبین است
		در ملک جهان بقر نشا به انصاف تو کوکب یقین است
		در خاتم و در او نهفت فیرون چرخ دگرین است
		تیغش بمیان کف اسلام است دست و یک آینه است
		گلک از کف دست او شد در بار شمشیر باز ویش است

مستزاد	تعریف و تشریح	نام
ای سانه رحمتی الهی دی غنچه باغ پادشاهی هرگز بشمار تو سر نارسته بوستان شاه هم پسر خجالت را تو مهر هم بیج جلال را تو ماه در خواسته از حد ایچون نخست بدعا صبر گاه بر نام تو مهر کردن گردون منشور او امر و نوا بر سلطنت تو بے تکلف نمکین تو میده گوای نام تو یقین که می بر آرد آوان ماه تابا		
گردون که لطیفها بر آرد دژی چو تو در صد بار		مستزاد مستزاد لغت زیاده شد و در اصطلاح آمنت که بر وزن اصلی
شمال ربا عی که بعد از عرش الفاطمی زیاده کرده باشند رباعی مستزاد		یا رباعی یا غزل مکرر و لفظ زیاده نماند که مرید معنی شد و بعضی لفظ مستزاد فقره شتر گوید مستزاد در باب
ای دولت و صلت می فیروزی بیروی و یا وقت که شمع طریح افروزی از روی وفا		این بر دو قسم است یکی آگاهی بعد از عصر مستزاد فقره شتر گوید مستزاد در باب
خبر خوش تو از روی گم ای راجا تا چند بدم سواری بزیار		مکرر و لفظ زیاده و کلمه دو دو یک کلمه بیشتر زیاده و غایت شمال بر یک نشانه میشود

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل														
		مثال با عی که بعد بر پیش الفاظ زیاده نموده شده است فخری گوید رباعی مستزاد در ماهیت رقم بطیبتش مجایم از اول شب تا سحر بیدارم بنضم و طیب گفت از لطف جز عشق نداری منم پریم محبوب مثال غزل مستزاد بن حسام گوید غزل مستزاد														
		<table border="0"> <tr> <td>در حضرت شاهی</td><td>آن کسیت که تفریر کند حال گذارا</td></tr> <tr> <td>جز ناله و آهی</td><td>کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا</td></tr> <tr> <td>نومید نیم نینر</td><td>هر چند نیم لایق بود ملاطفتش</td></tr> <tr> <td>بگاہی بنگاہی</td><td>شامان عجیب بنوازند گذارا</td></tr> <tr> <td>یعنی که دوز لغتش</td><td>بر خرمن گل با رشتیه که ام است</td></tr> <tr> <td>بندوی سیاه</td><td>حقیقت آنکه بنموا به بود ترکت صفا</td></tr> <tr> <td>ای یوسف ثانی</td><td>تا چاه رخندان تو شد مسکن دلت</td></tr> </table>	در حضرت شاهی	آن کسیت که تفریر کند حال گذارا	جز ناله و آهی	کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا	نومید نیم نینر	هر چند نیم لایق بود ملاطفتش	بگاہی بنگاہی	شامان عجیب بنوازند گذارا	یعنی که دوز لغتش	بر خرمن گل با رشتیه که ام است	بندوی سیاه	حقیقت آنکه بنموا به بود ترکت صفا	ای یوسف ثانی	تا چاه رخندان تو شد مسکن دلت
در حضرت شاهی	آن کسیت که تفریر کند حال گذارا															
جز ناله و آهی	کز خلخال طبل چرخ بر باد صبا															
نومید نیم نینر	هر چند نیم لایق بود ملاطفتش															
بگاہی بنگاہی	شامان عجیب بنوازند گذارا															
یعنی که دوز لغتش	بر خرمن گل با رشتیه که ام است															
بندوی سیاه	حقیقت آنکه بنموا به بود ترکت صفا															
ای یوسف ثانی	تا چاه رخندان تو شد مسکن دلت															

نام	تعریف و تشریح	تشبیه
		صدید منم گشته نروین استخوانه در هر بل جایی اندام تو در بند قبا شرط نه باشد الا که بدوزند از لاله سیرالقیه تو قبارا در غنچه کلاهی بر شعرین حسن تو گر نیند و نیند از این حسام بر معجز عیسی نبود دست قضا عاجت بگری
تشبیه	تشبیه در لغت جوانی کردن و در اصطلاح تشبیه آرا گویند که در قصیده یا تنزل یا دیگر مقام ذکر آنی شود پس عشق و ولولگی و شوقی سخن زن یا و یا چیزی دیگر مثل مظهره روز و دل مل و بر قصیده مشتمل بر تشبیه باشد لازم است که در دو بیت چنانچه در تعریف تشبیه قصیده	چنانکه فائق گفته تشبیه زمان بهار است تشبیه گنا به سیاقی نغز و نغمه مئی لاله در جام گلگون بریز میه نوخیز تشبیه کن هم کاب زده خیمه ابر هوا سوسو تو هم خیمه بر باد ز جیب نتب و نور در دست و پا گل آفتاب گل ماه تاب اگر نشسته می ندارد بر چرا لاله است و گرسن چرا تو ای زاهد امر و زنی کن مخور غم که فردا دست یوم حسا گر این آبادی را شش سال که آتش توان سرد کردن با

نام قسم	تعریف و تشبیه	مثیل
		فمخمس حافظ ر ح از عشق تو ای منم خیال منم گزینسته غمش در گمانم هر چند که زار و ناتوانم اگر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت نشام گشتم صنم در آرزویت اشفته و تیره دل چو موت هر چند نیرسم بکویت شب نیست که از فراق روت زار ی نصیب نرسا غم مسدس خواجه عیاد گفته ای عشق تو با جانم بسا نظر وصل تو صفای دل بجز تو کدورت صورت نا توان است که از خانه پیداشده با چرخ خوب صورت نی کسوت دورا تو بهر جا فکر فی دامن او صلا دور و نصیب بیرون وصال تو دلم را طلبی بزمی او تو در طغیان طلبی در کشور خوبی چو تو یا تو شبی تارکیت از روز و فراق تو شبی فریاد من برونه دل بی شبی دو داز سرش بود و خون حیات

مستم	تعریف و تشریح	مشیل
بنج		مسنج خواجہ نصیر الدین طوسی گوید شب کشا از نسیم نافه شکستگان غیر سارا فشانده شب بر نهان بار شده گوش گل بگر نهان
		ساخته مشک و غیره بکلمه غیری سویح تر شگفت در چمن آسمان شکل خیمه است که کشان چرخ چو صورت سیارگان چو شگوفه عین
		مه بنجیان بخوم چو گل غمیری دوست سما حال زار مرا گوش کنید ققه دیده خونبار مرا گوش کنید شرح درد و غم بسیار مرا گوش کنید
		مشمن با نطق گفته پیش آه شرر بار مرا گوش کنید ماجرای ستم بار مرا گوش کنید بر دامن بنگاه دل خار نه نو
		لاله و نسیرین نو چرخ بر تو زیره بسان پشمین شعروا غول مشتی زربخ غنیش چو گل از بوستان
		ساخته مشک و غیره بکلمه غیری سویح تر شگفت در چمن آسمان شکل خیمه است که کشان چرخ چو صورت سیارگان چو شگوفه عین
		مه بنجیان بخوم چو گل غمیری دوست سما حال زار مرا گوش کنید ققه دیده خونبار مرا گوش کنید شرح درد و غم بسیار مرا گوش کنید
		مشمن با نطق گفته پیش آه شرر بار مرا گوش کنید ماجرای ستم بار مرا گوش کنید بر دامن بنگاه دل خار نه نو
		لاله و نسیرین نو چرخ بر تو زیره بسان پشمین شعروا غول مشتی زربخ غنیش چو گل از بوستان
		ساخته مشک و غیره بکلمه غیری سویح تر شگفت در چمن آسمان شکل خیمه است که کشان چرخ چو صورت سیارگان چو شگوفه عین
		مه بنجیان بخوم چو گل غمیری دوست سما حال زار مرا گوش کنید ققه دیده خونبار مرا گوش کنید شرح درد و غم بسیار مرا گوش کنید
		مشمن با نطق گفته پیش آه شرر بار مرا گوش کنید ماجرای ستم بار مرا گوش کنید بر دامن بنگاه دل خار نه نو

چند از گرم خون سرزگان شمع
چند از آتش دل در پست بران شمع
چند چون مایه ای که گریبان شمع
چند چون نوهر که آن می شمع
چند سود از ده کوه بیابان شمع
چند چون بر قافله مالان شمع
سرم ز رنگ حیف کانه مخون گن دید
پایم از گرم روی شعله بدایان بچید
مسیح فائق گفته

دوش دیدم لبی باقی از قوم نبود
باد ایگما دانی سر و شقیقه بود
برنگاییکه چپ است نصدور زنگ
غم ز آینه خاطر شتاق بود
پایر قمار بصد جلوه کنین کشود
دل ارباب طبع زیر قدم می فرود
سبیلین ز چلیپای رخ خاک بود
ساخت تقدیر کافور کی غنود
حسین قندیل بقر زهره دل

چون بختی بختی سبب سبب
گل صد بر میدار گل زبوندار
بای بگذشت بگذشت ز در عیار
آپ گردید ز رنگین پاکدار
موج غوش کشاد از شغف ببار
دید و ماند جاب از رخ آیدار

نامم	تقریف و تشریح	مشیل
مسط		آب عجب نخت بستر بخ بت زنگار رگ آب شده بر مو گوهر آبر هر صدف هر گهر از دیده حسرت گلران
		سوزش سودا گرفت باز گریبان سونی سیابان میبایی بلابان آنچه که از عقل بوده کار بسان گشت پریشان از حال نشان خزمن آرام و خست آتش افغان مردم آبی نمود دیده گریبان تا غم سحر آتشی زد بدل جان کوره آهنگر است سیئه و زان هم نفسان این خبر جانب آن برید نزد من و راشی بهرا خدا آورد کلفت بر خنم و لم درد غم از چار سو گشته هم مجتمع سونی بر آورد جذب شوریدگی ساقم بن مو بو دست من و جان حبیبی مو بو گریه من خسته آب روان بخور ناله من تا خسته تا خاک فتنه دست زد هر دم چون گل بپر منیت مرا قطره آب بر آبر دردم شیرین بسی اینیمه بر باشد حالت من و دستان است حافر باشد

الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی رسولہ الکریم کہ این رسالہ خوش گفتار و
 و زمان اشعار در عرصہ قلیل ما و چون کثرت اشغال صوت انصاف زیرفت

قطعه تاریخ المولف سال هجری می

سکیمیزار و دو صد و شصت و یکمین	شصت و نین رسالہ نادر با خستام
سال شروع و ختم ز صوری و معنوی	نہمی کن ز مصرعہ اول تو نیکنام
اما ایفادین نمودم و مقصد نشنا	سہیل وزن شعرو قوافی شد مرام
دارم امید عفو و دعا را ز ناظرین	باشد اگر خطا و صوابی درین کلام
از فضل حق قبول و رجوعش شدہ جا	بعدش ہمین دعا کہ بود خست تمام

تاریخ دیگر از مولف

بجہ شدہ ختم این رسالہ	برای دوستان بانو شمای
پی تاریخ چون کردم تحبس	ندا آمد کہ گلزار رضائی



فہرست کتب موجودہ مطبع اخبار الحمفی

قانون حسبری

عمدہ

عمدہ

قواعد شائعہ قانون حسبری مع نقضیات

یہ دونوں کتب بین نہایت اہتمام کے ساتھ اس مطبع میں عمدہ کاغذ پر خوش خط چھپی ہیں اور مجلس عالیہ عدالت نے ایک سال کے لئے خاص اجازت کے تحت ان کو اجازت طبع دی ہے دوسرے مطبع میں نہیں چھپ سکتی۔

کشتی نشان (۲) دیوانی قیمت ۱۲ روپے مرتبہ خوش خط عمدہ چکنے

کاغذ پر بہت صحیح چھپی ہے تجارتی اور بھی کم۔ صرف ۸۰۰۰۰

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
فیض ماری	۱۴	نوحہ جات حزن	۱۴
دیوان زیب	۱۴	فریاد داغ	۱۲
نقل صنیمہ جریہ سرکاری	۱۴	ظلم سخن	۱۴
نقل فضیلامہ	۲	میلاد شریف منظوم	۱۴
صفوۃ المصادر	۲	اردو کی پہلی	۲
بعد حمد فارسی	۱۴	حسینی کربلا	۱۴
خالق باری	۱	فیصلہ صدر مجلس مذاقہ پانچواں	۱
فاش خلوش	عمدہ	المشترک الطافین قابل منہج مطبع	

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آئندہ یومیہ دیر انداز لیا جائے گا۔

